



حکومت ولایت فقیه  
در آمریکا!

صفحه ۱۲



جوهر سوسیالیستی  
مبارزات ضد  
امپریالیستی: در  
آمریکای لاتین

صفحه ۱۲



معجزات "دموکراسی"  
نولیبرالیستی!

صفحه ۱۲

## جهان در آستانه‌ی ورود به عصر بربریت سرمایه

سی و یکمین اجلاس سالانه‌ی کشورهای از نظر اقتصادی قوی‌ترین (معروف به گروه ۸)، از ۱۵ تا ۱۷ تیرماه در گلن ایگلز واقع در ۱۰۰ کیلومتری ادینبورگ، مرکز ایالت اسکاتلند در انگلستان، برگزار شد. هدف این اجلاسها ظاهراً برای نزدیک کردن نظر این کشورها به یکدیگر در رابطه با مسایل حاد جهانی، جهت اتخاذ تصمیمات مشترک است. اما نتایج کار آنها نشان می‌دهد که در این اجلاسها هرکدام از شرکت‌کنندگان و به طریق اولی قوی‌ترینها برای تحکیم موقعیت جهانی خود تلاش می‌کنند و اکثراً کوه تبلیغات آنها در مورد حل مسایل جهانی، موش نحیف و نزاری می‌زاید که حتا قادر نیست تا اجلاس بعدی زنده بماند.

بقیه در صفحه سوم

## انتخابات و بعد از آن!

احمدی نژاد را با رای ۱۷ میلیونی وارد گود سیاست در سطح بالا بنمایند. این تعداد، با توجه به نزدیک به ۴۸ میلیون نفر رای دهنده در ایران، رقم ۳۵٪ کل آراء است که حداقل ۵ میلیون رای قلبی را شامل می‌شود و با این حساب، احمدی نژاد حدود ۲۰ تا ۲۲٪ کل آراء را توانست از آن خود سازد.

**در انگلستان که طبقه کارگر  
صنعتی و کشاورزی اکثریت  
عظیم خلق را تشکیل می‌دهد،  
دموکراسی چیزی جز حکومت  
طبقه کارگر نیست.  
انگلس**

این تقبلها (در دور اول و دوم) به‌حدی نارضائی به بار آورد که سران نهضت آزادی از تقبل گسترده صحبت به‌میان آوردند و کروبی، هاشمی رفسنجانی و معین رنج‌نامه نوشتند و به دخالت غیرقانونی سازمانهای بقیه در صفحه دوم

انتخابات نهمین دوره‌ی ریاست جمهوری، رسواترین انتخابات در حیات ۲۷ ساله‌ی جمهوری اسلامی ایران بود که خاتمی مزورانه آن را "سالمترین انتخابات بعد از انقلاب" دانست و نیروهای دیگر شرکت‌کننده در انتخابات آن را کودتای جناح حزب الله توصیف کردند! دخالت مستقیم نیروهای بسیج و پاسدار، تعویض صندوقها و دیگر تقلبات ممکن به‌کار گرفته‌شدند تا طبق خواست دست‌اندرکاران

رژیم، تعداد آراء ریخته شده در هر دور اول و دوم را به بالای ۶۰٪ برسانند و نهایتاً

## در لندن، جنگ علیه ایران شروع شده‌است!

از میشل کولون - ۱۱ ژوئیه ۲۰۰۵  
ترجمه بخشی از مقاله که مربوط  
به ایران است

چرا ایران هدف بعدی است؟ زیرا ایران یک منبع بزرگ ذخیره‌ای نفت است. زیرا ایران بزرگترین کشور در خاورمیانه است که حاضر نیست در برابر اسرائیل سرخم کند. زیرا تلاش برای به‌زیر کنترل درآوردن ایران تا به‌حال بی‌نتیجه مانده‌است. حمله به ایران بخشی از استراتژی به‌دست آوردن کنترل نفت خاورمیانه‌است و از آن طریق کنترل نفت کل جهان. این به آمریکا امکان می‌دهد تا به‌دیگر قدرتهای اروپائی،

بقیه در صفحه چهارم

## جنبش دانشجویی - چالش‌ها و افق

پرداخته، نکات ضعف و قوت آن را شناخته و به راه کارهای ضروری برای پیشروی این جنبش دست یافت.

تاریخچه جنبش دانشجویی در ایران و به ویژه در نیم قرن گذشته نشان‌بارزی از این امر است که دانشجویان علارغم این که به مثابه یک گروه بندی اجتماعی درخواست‌های ویژه‌ای دارند، ولی به مثابه یک جنبش اجتماعی بسیار سیاسی بوده و مهمتر از این که به مثابه یک شاخک حساس اجتماعی، بازتاب خواست‌ها و مطالبات اقشار و طبقات گوناگون بوده و با توجه به سطح رشد مبارزه طبقاتی، سریعاً متأثر از چالش‌های نیروهای سیاسی طبقات و اقشار گوناگون

بقیه در صفحه دهم

شش سال از خیزش دانشجویان در ۱۸ تیر ۷۸ و دو سال از مبارزه در خشان آنها در خرداد ۸۲ می‌گذرد. علارغم این که نیروهای سیاسی مختلف با توجه به جایگاهی که در آن قرار گرفته بودند، به ارزیابی از این دو رخداد برجسته جنبش دانشجویی در سال‌های مزبور پرداختند، با این وجود با توجه به اهمیت جنبش دانشجویی به مثابه یکی از شاخک‌های حساس در واکنش به تغییر و تحولات جاری در جامعه و تدارک نبردهای آتی، ضروری است فارغ از جوش و خروش‌ها و التهاباتی که به طور طبیعی در جریان این گونه رخدادها حاکم می‌شود، به تجزیه و تحلیل فراز و فرودهای جنبش دانشجویی

**چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!**

## انتخابات و بعد از آن بقیه از صفحه اول

نظامی و شبه‌نظامی اعتراض کردند. با شور شدن آتش پخته شده توسط اصول‌گرایان، هم خامنه‌ای و هم احمدی نژاد پس از پیروزی‌شان بر رقیبان، دست به دلداری از جناحهای بازنده زدند. احمدی نژاد در اولین مصاحبه‌ی مطبوعاتی‌اش در ۱۵ تیر ماه گفت: "دولت آینده، دولت عدالت و دوستی، دولت وفق و مدارا خواهد بود" و از رقیبانش تشکر کرد تا قدری سروصداها را بخواباند! او همچنین برای دور کردن تمرکز حمله از جانب کشورهای امپریالیستی گفت که سیاست خارجی ایران ادامه‌ی سیاستهای تاکتونی خواهد بود.

در میان نیروهای اپوزیسیون، بخشی که تصور می‌کردند با اعلام تحریم انتخابات، مردم از آنها پیروی خواهند کرد، به‌محض شنیدن خبر رژیم دایر بر شرکت ۶۰٪ مردم در انتخابات، آه و ناله سردادند که مردم به شعار تحریم گوش ندادند، این نشان آن است که ما کشور و مردمان را نمی‌شناسیم و لذا شکست خوردیم و به‌گناهانمان باید اعتراف بکنیم! این قضاوت عجولانه بود. آنها خیال می‌کردند که با صدور فرمان از جانب آنها، ۹۰٪ از توده‌های میلیونی مردم از آنها پیروی خواهند کرد. در حالی که نیروهای جدی اپوزیسیون، از ابتدا خاطر نشان ساخته‌بودند که رژیم مجبور به تقلب برای درآوردن شخص دل‌خواه‌اش از صندوق‌های رای خواهد شد و چنین شد! حداقل طبق اقرار خود دست اندرکاران، ۴۰٪ مردم در شرایط فقدان امکانات تبلیغاتی و دسترسی اپوزیسیون به مردم، از دادن رای امتناع کردند.

انتخابات نوع پارلمانی، شیوه مطلوب بورژوازی برای حفظ قدرت به‌کمک رای مردم است. طی بیش از ۱۰۰ سال اخیر حتا در یک کشور و برای یکبار نماینده‌گان واقعی کارگران، اکثریت را در مجلسهای بورژوائی به‌دست نیاوردند، هرچند هم که اکثریت مردم را تشکیل می‌داده‌اند! هم اکنون و بعد از بیش از ۱۰۰ سال تجربه در کشورهای غربی، تازه شرکت مردم در انتخابات پارلمانی به‌طور متوسط در حوالی ۵۰٪ دور می‌زند. بنابراین انتظار داشتن از این که ۷۰ تا ۸۰٪ رای دهنده‌گان - آن‌هم در ایران - از شرکت در انتخابات امتناع کنند، انتظاری عبث است. دموکراسی بورژوائی جز حاکمیت اقلیت(با

ظاهر رای دهی اکثریت) معنایی ندارد! در آمریکا در دور اول ریاست جمهوری بوش، برای انتخاب شدن او در ایالت فلوریدا که برادر ایشان ریاست می‌کرد، دستگاههای الکترونیکی طوری ساخته‌شده‌بودند که رای‌های مخالف بوش را یا نمی‌خواندند و یا اشتباهی می‌خواندند! در ایران هم دیدیم که در دقایق آخری رای گیری دور اول، به ناگاه احمدی نژاد نفر دوم شد.

در نتیجه و برخلاف نظر برخی از افراد در میان اپوزیسیون، این انتخابات پیروزی بزرگی را نصیب اپوزیسیون و مردم نمود. زیرا اولاً جناحهایی از رژیم و مشخصاً مافیای نظامی - مالی را مجبور ساخت تا برای رسیدن به پیروزی دست به بزرگترین تقلبات بزنند. ثانیاً حرکت مردم و اپوزیسیون باعث شد تا جناحهای حاکم، برای نجات رژیم، نتوانند بر سر تعیین کاندیدی واحد به توافق برسند و شکاف اختلافات در درون رژیم بیشتر شد. ثالثاً بخشی از حاکمیت مجبور شد با تکیه به لومپنیسم و پوپولیسم وارد صحنه شود و برای نجات رژیم به دولت یک‌دست متوسل گردد تا علاوه بر حفظ منافع گروهی در برابر موج فزاینده‌ی مبارزات مردم و به ویژه کارگران و زحمت‌کشان، دولتی متمرکزتر تشکیل دهد.

برای نیروهای مخالف رژیم هم، بار دیگر روشن شد که باید دست از خیالات واهی توسل به راههای پارلمانتاریستی بردارند و سرنگونی قهرآمیز رژیم را تدارک ببینند، که موضع انتظار و "از این در به آن در فرج است" راه حل جدی مبارزه نیست. رژیم جمهوری اسلامی را که متکی به دلارهای نفتی و نیروهای مسلح است، نمی‌توان در تفرقه و پراکنده‌گی نیروهای اپوزیسیون و به‌ویژه کمونیستها و ناتوانی اینان در بسیج مردم حول شعار واحد سرنگونی، با تلنگر انتخاباتی ساقط کرد. این پدیده‌ی ارتجاعی را تا زنی نخواهد افتاد. بنابراین ضروری است با افشای هرچه دقیق‌تر نیروهای برنده‌ی انتخابات در هیئت حاکمه، راههای مبارزه را با رژیم هرچه دقیق‌تر مشخص نمود.

دولت در تمامی کشورها آلت دست طبقات حاکم بوده و هست. در ایران نیز در بیش از ۲۵۰۰ سال دولت همین نقش را داشته اما با ویژگی خاص ناشی از تمرکز وسایل تولید، توزیع و مبادله در دست آن. رژیمهای حاکم بر ایران مجبور بوده‌اند تا هرم قدرت را هرچه تیزتر نگه‌دارند. روزی شاه در راس قدرت خود را مافوق طبقات و مطلق‌العنان

جلوه می‌داد و روز دیگر شیخ درکسوت ولی فقیه سمبل این تمرکز گردید. بنابراین، اشتباه است اگر تصور شود که امروز خامنه‌ای به‌خاطر حفظ نظام تشیع دست به مانورهای انتخاباتی می‌زند. این مانورها از جانب جناحی از حاکمیت(مافیای نظامی - مالی) به او تحمیل می‌شود. مذهب به‌مثابه ایده‌نولوژی در طول تاریخ پیوسته سلاحی در دست طبقات، بوده است. لذا عملکرد مذهب همیشه سیاسی بوده است. تاریخ مذهبی غیرسیاسی به‌خود ندیده‌است.

هم در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی و هم در دوران ریاست جمهوری خاتمی مسئله‌ی مرکزی رژیم حفظ قدرت در دست خود بوده است(باگردن گذاشتن به سیاست تعدیل اقتصادی و خصوصی سازی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول). اما با پیاده کردن این سیاست، بخش خصوصی رشدیافت و حق خود را در حاکمیت می‌خواست. سیاست تسامح و تساهل "اصلاح‌طلبان" نیز در خدمت این امر قرار داشت و نه به‌خاطر برقراری دموکراسی برای مردم! آنها تداوم رژیم را در پیش برد این سیاست می‌دیدند. اما این امر زود نشان داد که با تضعیف سلطه‌ی دولت، مبارزات مردم رو به رشد می‌گذارد. تمامیت خواهان که از ابتدا با سیاست "اصلاح‌طلبان" موافق نبودند، تمام تلاش خود را به‌کار بستند تا مجدداً قدرت متمرکز دولتی را احیا نمایند. لذا بخشی از سرمایه‌ی بوروکراتیک - تجاری و عمده‌ها نظامی، برای بازگرداندن قدرت به خویش و باتکیه به خردبورژوازی و قول مشارکت دادن اش در غارت ثروت‌های موجود و بالولوخورخوره‌ی "حفظ ارزشهای اسلامی"، وارد گود شد، سرمایه‌داران تازه‌به‌دوران رسیده را کنار زد، تا به قول دکتر عباس بهشتی - عضو هیئت علمی دانش‌گاه شهید بهشتی - "اداره‌ی مملکت در دست ۳۰۰ فامیلی است که از ابتدا مملکت را اداره می‌کردند"(رجوع شود به مصاحبه با خبرنگار خبرگزاری کار ایران ایلنا، ۲۴ تیر ۸۴)، خارج نشود.

بدین ترتیب، اگر انتقادی به اپوزیسیون ضد رژیم می‌توان نسبت داد، این است که باوجودی که در ۲ تا ۳ سال گذشته شاهد بودند که نظامیان سپاهی و بسیجی - تحت عنوان اصول‌گرایان - به طور فعال وارد عرصه‌ی سیاسی شده و در انتخابات شوراهای شهر و روستا و مجلس هفتم بسیاری از کرسیها را به‌دست آورده‌اند و حتا برای همه روشن بود که تمامیت خواهان

با اتحاد مبارزاتی خود، رژیم را هرچه بیشتر منفرد سازیم!

انتخابات و بعد ... بقیه از صفحه دوم

قصد ایجاد حکومتی یک دست را دارند. اما تعدد نمایندگان این جناح از حاکمیت از یک سو و ورود میانه روان حاکمیت به بازی انتخاباتی از سوی دیگر، آن تاکتیکی بود که باعث شد تا نیروهای اپوزیسیون هشیاری را از دست داده، به تلاش "اصولگرایان" توجه نکرده و عدم توافق تمامیت خواهان در مورد یک کاندیدا را، که حاکی از وجود تضادهای شدید جناحی بین آنها بود، نادیده بگیرند. "اصولگرایان" در این میان توانستند احمدی نژاد را که به اندازه‌ی بقیه دستش رو نشده بود، به‌زور و با تقلب به‌دور دوم کشانده و برنده‌ی شعبده‌بازی "انتخابات" گردند و خامنه‌ای را که موقعیتش بیش از پیش لرزان شده بود به‌سوی خود کشند.

امروز باتوجه به فشاری که از جانب کشورهای امپریالیستی به‌رژیم وارد می‌شود و خطر بمباران ایران و شروع جنگ توسط آمریکا و متحدینش پیوسته تکرار می‌گردد و با توجه به رشد جنبش‌های توده‌ای ناشی از وضعیت معیشتی و فشار و سرکوب موجود، دولت "یک‌دست شده" قادر به تحمل فشار بیشتر و سرکوب عنان گسیخته‌تر در درازمدت نیست. دولت جدید تلاش خواهد کرد تا به جناح‌های کنار گذاشته‌شده بفهماند که در صورت حمایت آنها از رژیم، تکه‌هایی از کیک بزرگ ایران را نیز نصیب آنها خواهد کرد تا مانع آن شود که از فردای استقرار، دولت جدید با موانعی از جانب جناح‌های خودی روبه‌رو گردد تا بتواند در برابر مبارزات مردم ایستاده‌گی کرده و به‌سرکوب این مبارزات برخیزد.

اما تشدید خفقان به‌معنای آن خواهد بود که رژیم در جاده‌ی انتحاری گام گذاشته و خود با دست خود طناب دار را به گردنش انداخته و یا جام زهر را برای سرکشیدن به دست گرفته‌است!

شاید بی‌مورد نباشد اشاره کنیم که ساختار قدرت در ایران به دلیل عمل‌کرد مستبدانه‌اش پیوسته ناپایدار بوده و سنتا دولت مردان و صاحبان سرمایه کوشیده‌اند تا در اندک مدت جیب خود را پر کنند. فساد و چاپیدن چنان ریشه دار است که جز انقلاب پرولتاریائی و به‌قدرت رسیدن دولت کارگری، هیچ دولتی قادر به ریشه‌کن کردن آن نیست. کوتوله‌های سیاسی حاکم که جز تروریسم حرفه‌ی دیگری نیاموخته‌اند هرگز قادر به‌انجام چنین امر مهمی نیستند. به همین دلیل، این کارگران و زحمت کشان هستند که باید امروز با تلاش

برای متشکل شدن و پیش بردن مبارزه‌ای متحد و متشکل، حرف آخر را بزنند و نظام‌های مستبد سرمایه را در ایران برای همیشه به زباله‌دانی تاریخ بفرستند.

جهان در آستانه ... بقیه از صفحه اول

توافقات هم، یا به اجرا در نمی‌آیند و یا سر و پا شکسته و محض خالی‌نبودن عربیضه، انجام می‌گیرند!

به‌طور مثال اجلاس‌های ۵ سال اخیر را مرور کنیم:

در دیدار اوکیناوا (ژاپون) در سال ۲۰۰۰، بحث پیرامون پائین آوردن و بخشوده‌گی درصدی از وام‌ها به کشورهای فقیر جهان بود که بعضاً بهره‌ی این وام‌ها بزرگتر و یا بخش بزرگی از بودجه‌ی سالانه‌ی این کشورها را تشکیل می‌داد و آنها را در آستانه‌ی ورشکستگی قرار داده بود. همچنین مبارزه با امراض و گرسنگی و به‌ویژه مبارزه با ایدز، در دستور کار اجلاس قرار گرفت. این تصمیمات عمده‌تا روی کاغذ باقی ماندند!

در دیدار جنوا (ایتالیا) در سال ۲۰۰۱، باز هم مبارزه با فقر و گرسنگی در دستور کار اجلاس قرار گرفت که انسان را به‌یاد "اقرار به گناهان در نزد کشیش، پاک شدن گناهان با این اقرار و شروع مجدد خلاف‌کاری تا دور بعدی اقرار"، می‌اندازد! فقر و گرسنگی پس از اجلاس جنوا و تصمیمات متخذه در آن، نه تنها تخفیف نیافت بلکه گسترش پیدا کرد.

در دیدار کانادا در سال ۲۰۰۲، که از ترس تظاهرکننده‌گان محل آن در جای دوردستی در وسط جنگل‌ها قرار داشت، بحث پیرامون جلوگیری از انتشار سلاح‌های هسته‌ای و کوشش برای رشد آفریقا مطرح گردید. نه تنها کوچک‌ترین گامی جز فراهم شدن بهانه برای تجاوز آمریکا و متحدانش به عراق، برداشته نشد، بلکه خود آمریکا بی‌شرمانه به تکمیل زرادخانه‌ی هسته‌ای اش پرداخت و آفریقا هم در فقر و فلاکت سوخت.

در دیدار اوپان (فرانسه) در سال ۲۰۰۳، انجام رفرم‌های اقتصادی در کشورهای غنی جهت جواب‌گویی به نیاز "بازار نئولیبرالیستی" و ایجاد توافق نظر بین دولتهای گروه ۸ در زمینه‌ی جنگ تجاوزکارانه در عراق، مورد مذاکره قرار گرفت که در هر دو زمینه نه تنها پیش رفتی حاصل نشد، بلکه اختلافات تداوم یافت.

در دیدار در دریای ایسلند (آمریکا) در سال ۲۰۰۴، توافقات محتاطانه‌ای در مورد

قرضه‌ی فقیرترین کشورهای جهان و حل مسئله اسرائیل و فلسطین در دستورکار قرار گرفت. ولی آمریکا از پشتیبانی بی قید و شرطش از اسرائیل دست برداشت و بر تجاوزکاری دولت اسرائیل صحنه گذاشت! و اما امسال که دولت انگلیس میزبان گروه ۸ کشور بود و برای برگرداندن توجه جهانیان از مسئله جنگ تجاوزکارانه در عراق و ایجاد وجهه، پس از بی‌ابروئیهای ناشی از آن جنگ، بار دیگر بخشوده‌گی قرض فقیرترین کشورهای جهان در آفریقا و مسئله‌ی محیط زیست، در دستور کار کنفرانس قرار گرفت.

هیچ‌یک از تصمیمات ۵ اجلاس گذشته گروه ۸، به معنای واقعی کلمه به اجرا در نیامدند: نه گری از مشکل فقر و گرسنگی در جهان باز شد، نه راه حلی برای ریشه‌کن کردن مرض خطرناک ایدز پیدا شد، نه مشکل اسرائیل و فلسطین راه به‌جائی برد و نه راه حلی برای کم کردن گازهای گلخانه‌ای که از دودکشهای کارخانه‌های کشورهای صنعتی و به‌ویژه آمریکا به‌بیرون می‌آیند، اتخاذ گردید. شاید بی‌مورد نباشد که یادآوری کنیم که طبق ارزیابی دانشمندان محیط زیست در صورت عدم حل مسئله‌ی اخیر، جریان گلف استریم، از خلیج مکزیک تا قطب شمال، در ۲۰۰ سال آینده قطع شده و با ذوب شدن یخهای قطبی، بسیاری از سواحل کشورها به زیر آب رفته، گرمای زمین روبه افزایش گذاشته و بسیاری از مناطق کره خاکی نیز به‌صورت کویر در خواهند آمد.

مردم جهان شاهدند که کارخانه‌های آمریکا تولیدکننده و پخش کننده‌ی بیش از ۴۰٪ گازهای گلخانه‌ای هستند و دولت آمریکا سرسختانه از امضای قرارداد کیوتو در مورد پائین آوردن سطح تولید این گازها به سطح سال ۱۹۹۰، سرباز می‌زند.

مردم جهان می‌بینند که به‌جای ارسال داروی مجانی برای معالجه‌ی افراد مبتلا به ایدز، مونوپولهای بزرگ داروسازی حاضر به پائین آوردن بهای این داروها نشده و حتا از تولید ارزان آن توسط شرکتهای داروسازی هندوستان و آفریقای جنوبی، ممانعت به‌عمل می‌آورند و ۴۰ میلیون نفر مبتلا به ایدز در جهان با مرگ دست و پنجه نرم می‌کنند و این مرض در حال گسترش و شیوع است!

مردم جهان می‌بینند که اسرائیل نه تنها مجهز به سلاح‌های هسته‌ای است بلکه از قطعه‌نامه‌های سازمان ملل نیز دایر به برگشت به مرزهای ۱۹۶۷، سر پیچی کرده و به

**کارگران جهان، متحد شوید!**

جهان در آستانه... بقیه از صفحه سوم

ژوزه ساراماگو نویسنده‌ی پرتغالی و برنده‌ی جایزه‌ی نوبل در ادبیات بی‌هوده نمی‌گوید: "ما به‌سوی قانون جنگل پیش می‌رویم که ایالات متحده‌ی آمریکا و شرکاء کهنه و نو آن می‌خواهند بر جهان تحمیل کنند".

امپریالیسم فراملی‌ها برای حفظ حاکمیت خود بر جهان، حاضر به هرگونه جنایتی است. اما مردم جهان این اجازه را به‌آنها نخواهند داد که به رویاهای مخوف فرانکشتاینی خود برسند. شرکت صدها هزار نفر در کنسرت‌های لایو ۸ (Live ۸) که ظاهراً برای برگرداندن توجه جوانان از اعتراض به اجلاس گروه ۸ ترتیب داده شده بود و میلیاردها نفر در جهان به تماشای آن پرداختند و خواست هنرمندان در بخشوده‌گی بدهی‌های کشورهای فقیر و افزایش کمک مالی به این کشورها و برقرار نمودن تجارت عادلانه جهانی و تأیید شرکت کنندگان در کنسرت‌ها، نشان داد که مردم سراسر جهان خواستار جهانی دیگرند که نظام سرمایه داری قادر به ایجاد چنین جهانی هرگز نبوده و نیست!

۲۴ تیر ۱۳۸۴ - ابراهیم

ولایت فقیه... بقیه از صفحه پانزده

و دهشتناک هیچ فصل مشترکی نداریم. باید علیه هر جنبه از رژیم بوش اعتراضات گسترده‌ای توده‌ای سازمان دهیم. باید مجامع مقاومت بوجود آوریم که مردم در مقابل تهاجم مرتجعین پشت یکدیگر را داشته باشند...

وظایف سنگینی به لحاظ سیاسی و ایدئولوژیکی بر دوش ماست. باید با بسیاری از عناصر و نیروهای مترقی که مستاصلانه می‌خواهند در چارچوب نظام سرمایه داری برای اوضاع فعلی راه حلی بیابند مبارزه کنیم و در عین حال باید با آنها متحد شویم ولی هرگز از آنها دنباله روی نکنیم. یعنی از یک طرف باید با تنفر آنها از رژیم بوش و انزجارشان از سیاستهای داخلی و جهانی بوش متحد شویم. اما از سوی دیگر باید با آنها مبارزه کنیم تا ضدیت کنونی شان با رژیم بوش را به سطح کیفیتا رادیکال تری ارتقاء دهیم. و باید یک جنبش انقلابی قدرتمند در میان توده‌های تحتانی بوجود آوریم. در کلیت اوضاع کنونی این یک مسئله تعیین کننده است...»

این رفقا در آمریکا در شرایط سختی مبارزه می‌کنند و به همبستگی انترناسیونالیستی همه مبارزین جهان بخصوص کمونیستهای خاورمیانه نیاز دارند. هر شکست آمریکا در خاورمیانه بزرگترین کمک انترناسیونالیستی به کمونیستهای انقلابی آمریکا که امروز تحت رهبری حزب کمونیست انقلابی قرار دارند، می‌باشد. سرنوشت انقلاب در آمریکا و انقلاب در کشورهای خاورمیانه از نزدیک بهم گره خورده است. چه بهتر از این!

در لندن... بقیه از صفحه اول

ژاپونی و چینی، درمورد احتیاجشان به نفت، راهزنانه برخوردارند. آمریکا برای کنترل جهان باید تمامی منابع انرژی آن را به‌دست آورد.

این استراتژی، جلوگیری از هر نوع اتحادی بین قدرتهایی که در برابر آمریکا مقاومت می‌کنند را مفروض می‌شمارد. بعد از ۱۱ سپتامبر مانوشیتیم که "جنگ جهانی شروع شده‌است". طبعاً بالاترین اصل در هر سیاست امپراتوری عبارت است از "تفرقه بیانداز و حکومت بکن". همان‌طور که برزژینسکی توضیح داده، آمریکا بیشترین ترس را از قاره آسیا دارد. او می‌نویسد: "چین می‌تواند ستون یک اتحاد ضد سرکردگرای باشد که شامل چین - روسیه و ایران است".

چین، هدف نهانی در این جنگ جهانی است. زیرا بزرگترین بازار را درمقایسه با اکثر کشورهای مستقل قدرتمند دارد. لذا آمریکا برای این‌که اولین و تنها ابرقدرت جهان باقی بماند، چین را دشمن شماره یک خود ارزیابی می‌کند. هر عمل آمریکا در آسیا را باید از این زاویه مورد بررسی قرار داد. از آنجمله است تسریع در ایجاد پایگاهی از افغانستان برای محاصره‌ی چین. این سیاست در هر بخش مربوط به جنگ جهانی دنبال می‌شود. بوش و بلر می‌خواهند ما را متقاعد سازند که با انجام این جنگ، آنها حفظ استانداردهای زندگی اروپائیان و آمریکائیان را مدنظر دارند و یا این که ما منافع مشترکی در مبارزه با کشورهای "شیطانی" داریم.

و این نادرست است. حمله به عراق به منظور خدمت به منافع شرکت‌های چندملیتی نفتی و تسلیحاتی از نظر ساختمانی و مالی بود. عین همین کار در یوگوسلاوی اتفاق افتاد. اگر ما از ادعاهای دروغین رسانه‌های عمومی فاصله بگیریم، متوجه خواهیم شد که این حملات نه به‌خاطر دفاع از بشریت، بلکه برای خدمت به منظورهای خاصی، با بمباران انجام گرفت.

هدف واقعی قدرتهای بزرگ - همان‌طور که اسناد استراتژیک خودشان نشان می‌دهد - عبارت است از به‌دست‌آوردن کنترل اقتصادهایی که مستقل از دخالت چندملیتی‌ها حرکت می‌کنند و کنترل طبقه‌ی کارگر که می‌خواهد حقوق اجتماعی و اداره‌ی کارها را به‌دست آورد.

شکسته‌شدن رویای استقلال خواهانه، هشدار تکان دهنده‌ای بود که به کشورهای اروپای شرقی و روسیه داد: تا آنها خلاص شدن از دست چندملیتی‌ها را فراموش نکنند. این کار با کنترل طبقه‌ی کارگر در شرق از طریق جابه‌جائی کارخانه‌ها و یا

بهانه‌ی جلوگیری از نفوذ تروریست‌ها، دولت تروریست این کشور به ساختن دیواری که بخشی از زمین‌ها و آبهای فلسطین را نیز دربر می‌گیرد، و به اشغال بیشتر مناطق فلسطینی ادامه می‌دهد. جهان‌گشائی می‌پردازد!

مردم جهان شاهدند که با دروغ، حيله و نیرنگ و به بهانه‌ی وجود سلاح‌های کشتار جمعی جنگی و جلوگیری از تروریسم، نیمی از کشورهای گروه ۸ وارد جنگی ناعادلانه در عراق شده‌اند که در ۲ سال و اندی بیش از ۱۳۰ هزار قربانی به‌جا گذاشته‌است که با افزودن کشته شده‌گان در تهاجم و اشغال افغانستان، به مرز ۲۰۰ هزار رسیده‌است - قربانیان تروریسم دولتی آمریکا و انگلیس و... - که دولتهای پست مدرن غربی برای آنها سکوت را جایز می‌دانند، چون که از خودی‌ها نیستند و از ما بدتراند!!

در تظاهرات علیه اجلاس سران گروه ۸ در اسکاتلند، بیش از ۲۰۰ هزار نفر از سراسر اروپا شرکت کردند و طبق معمول ۱۲ هزار پلیس از مناطق مختلف انگلستان برای حفاظت از این اجلاس، گردآمدند و تا توانستند تظاهرات مسالمت‌آمیز را به خشونت کشاندند و دهها نفر را زخمی و دستگیر کردند.

بوش که به‌جرت می‌توان گفت منفورترین رئیس دولت جهان است قبل از حرکت به اجلاس فوق، روز شنبه در کپنهاگ با انبوه ۲۰ هزار نفری تظاهرکننده روبه رو شد که در جلو سفارت آمریکا فریاد می‌زدند: بوش و فوگ، از عراق بیرون روید".

در چنین وضعی که نفرت جهانیان از سران گروه ۸ کشور درحال اوج گیری بود، عملیات تروریستی انتحاری در ۳ ایستگاه قطار زیر زمینی لندن و یک اتوبوس شهری توسط ۴ شهروند جوان انگلیسی و با اصل و نسب پاکستانی که طی آن جان حد اقل ۵۵ نفر مردم بی‌گناه گرفته شد و بیش از ۷۰۰ نفر زخمی به‌جا گذاشت، زمینه را مساعد ساخت تا سران گروه ۸ بار دیگر به خاطر تشدید مبارزه با تروریسم سوگند یاد کنند را، بدون این‌که بپذیرند که تروریسم کور کنونی محصول تروریسم آگاهانه‌ی دولتی آنها است که در جهان بی‌دادمی‌کند.

از این به بعد، زندگی خصوصی افراد از تیررس پلیس در امان نخواهد بود. پلیس کشورهای غربی با دوربین گذاشتن در هر جا که ضروری تشخیص دهند، با کنترل گفت‌وگوهای تلفونی و پست‌های الکترونیکی، دارند در لفافه‌ی مبارزه با تروریسم، پایه‌های بربریت فردا را می‌ریزند.

در لندن... بقیه از صفحه چهارم

با وارد کردن تعداد زیادی از نیروی کار معروف به "لولهکش‌های لهستانی" برای ایجاد رقابت با کارگران در غرب، صورت می‌گیرد، تا این‌که مرزها را پائین نگه‌داشته و سودها را افزایش دهند.

به‌همین علت، جهانی شدن و جنگ، دوری یک سکه‌اند. جهانی شدن وسیله‌ای است برای قرار دادن کلیه کشورهای جهان تحت حاکمیت فشار چندملیتی‌ها و نظام رامنانه‌ی عمومی به‌ویژه در مورد شرایط کار. جنگ نیز چکشی است در برابر هرکسی که بخواهد در مقابل راه زنان ایستاده‌گی کند.

همه‌ی این واقعیات شکی باقی نمی‌گذارد که جنگ تجاوزکارانه به‌رهبری بوش و بلر (و شاید فردا اتحادیه‌ی اروپا) در خدمت منافع طبقه‌ی کارگر آمریکا و اروپا نیست. برعکس طبقه‌ی کارگر باید بار این جنگ را پرداخت کند: اولاً از طریق قربانی شدن چه به مثابه سرباز و چه تحت حملات و بالاخره چه از طریق فشارهای اجتماعی ناشی از بروز بی‌کاری و بالاترین نوع عدم امنیت شغلی.

نتیجه این که جنگ بوش و بلر، جنگ ثروتمندان علیه بی‌چیزان است. این جنگی علیه آینده‌ی بشریت است. پایان دادن به فقر و جنگ از مبارزه علیه بوش و بلر می‌گذرد. راه دیگری غیر از این وجود ندارد.

ایستگاه بعدی تهران :

درست بعد از حملات (تروریستی) در لندن، بوش با عجله از "تهدید ایران" صحبت کرد. بدین ترتیب او نشان داد که خود را برای جنگ علیه ایران که از مدتها پیش مطرح کرده، آماده‌می‌کند. از آن‌جا که جنگ با بمباران باید شروع شود، برای آن آماده‌گی لازم است:

- در وجه نظامی : از نظر ساز و برگ جنگی و داشتن پایگاه برای حمایت از حملات (ما به این دوباره برخواهیم گشت)،

- در وجه اطلاع رسانی : ایجاد آماده‌گی ذهنی در میان مردم از طریق نشان دادن عمل‌کرد زشت کشور مورد هدف حمله .

ایجاد آماده‌گی ذهنی عبارت‌است از تبلیغات جنگی در دو سطح آگاهانه و ناآگاهانه. موضوع شماره ۱: سلاحهای کشتار جمعی .

بله ، باز هم ! اکنون ماهه‌است که رسانه‌های غربی همانند بوش انگشت روی "تهدید

هسته‌ای ایران" گذاشته‌اند. درحالی که اسرائیل هم اکنون ۲۰۰ بمب هسته‌ای را به‌طور مخفی ساخته‌است. اسرائیل به تمام کشورهای هم سایه‌اش حمله‌کرده است. باوجود این باز هم می‌گویند تنها خطری که ما را تهدید می‌کند تهران است.

طبعاً سلاح هسته‌ای خطر بزرگی است که باید از بین برده شود. اما چرا ما باید به سلاح‌هایی که بوش و شارون دارند، بیشتر اعتماد کنیم؟ چه‌گونه ما می‌توانیم حق کشوری را برای دفاع از خود علیه تهاجم، انکار کنیم؟ وقتی که همه‌ی ما می‌دانیم که بغداد و بلگراد مورد تهاجم قرار گرفتند، بدون این که خطری از جانب آنها متوجه مهاجمین باشد و حتا آنها سلاح کافی هم برای دفاع از خود نداشتند !

موضوع شماره ۲ : "تروریسم اسلامی" . بعد از مسئله‌ی سلاحهای کشتار جمعی در عراق که باعث شد تا مردم به بوش به‌عنوان دیوانه‌ای نگاه کنند، آنها تهدید دیگری علم کردند که "تروریسم اسلامی" بود. این مسئله مزیتی که دارد این است که ما را در "خانه‌مان" تهدید می‌کند. شاید همین فردا سازمانهای جاسوسی آمریکا و انگلیس بکوشند ما را متقاعد کنند که تهران در پشت حمله‌ی لندن قرار داشت. درست همان‌گونه که بوش کوشید ارتباطی را بین صدام و بن‌لادن از خود بسازد.

موضوع شماره ۳ : "دموکراسی" . به دلیل شکست موضوع ۲ در عراق، نویسندگان سخن رانی‌های بوش می‌کوشند با ارائه‌ی دلایل بازاری به ما چنین القا کنند که جنگ دیگر ما مربوط به دموکراسی است. چنان‌که گویا این ایده برای کشورهای مهاجم، آزادی فراهم می‌کند. مسخره است وقتی‌که ما می‌دانیم فامیل بوش از طریق همکاری با هیتلر و سپس بن‌لادن ثروت به‌هم زد و این‌که بوش پدر، زمانی که در راس سیا بود، بدترین دیکتاتورهای آمریکای لاتینی و غیره را مورد محافظت قرار داد. اما اگر رسانه‌ها این گذشته‌ی سیاه را به فراموشی بسپارند، بامبول دموکراسی باز هم می‌تواند موثر افتد.

در مورد آزادی، هرکسی هرطور که مایل باشد می‌تواند راجع به دولتهای ایران فکر کند. اما باز هم باید روی یک چیز مطمئن باشیم: آزادی مسئله‌ی واقعی نیست. به‌خاطر چشم و ابروی دموکراسی نیست که بوش می‌خواهد دست روی این کشور بگذارد. این به‌خاطر طلای سیاه(نفت) و تنها برای آن است.

وانگهی، آیا آمریکا جانب معتبری است، زمانی که مدعی صدور دموکراسی به ایران می‌شود؟ در سال ۱۹۵۳ سیا کودتائی را علیه

نخست وزیر وقت ایران ترتیب داد. زیرا که او در مورد نفت زیادی مستقل بود. سپس ۶ رئیس جمهور آمریکا، دیکتاتوری فاشیستی شاه و آدم‌کشان ساواکی اش را بر مردم ایران مورد حمایت قرار دادند. در عرض ۲۰ سال، ۳۰۰ هزار نفر شکنجه شدند. چه حقی می‌توان به‌آنانی داد که می‌خواهند به‌ما درس دموکراسی بدهند؟

شعار "نبوش، نه آیت الله" توسط چپ‌های ملین‌المزاج پخش می‌شود! آن‌هم بعد از این که این همه بلا به‌سر مردم عراق و یوگوسلاوی آورده‌اند؟

در سال ۲۰۰۱ ما تاثیر منفی شعار "نه بوش، نه صدام"، "نه ناتو، نه میلوسویچ"، "نه شارون ، نه عرفات" را بر ملا ساختیم. طی ۱۲ سال گذشته، این موضع غالب در میان روشن‌فکران اروپا بود که مخالفین جنگ بین دولتها را محکوم می‌کردند، زیرا که متجاوز و مورد تجاوز قرار گرفته را در یک سطح قرار می‌دادند. اگر آنها به‌یک اندازه بد بودند، دیگر احتیاجی نبود که با نفس تجاوز به‌مخالفت برخاست.

"نه این ، و نه آن"، سرطان جنبش ضد جنگ است. باید نقطه‌ی پایانی بر آن گذاشت. صدام و میلوسویچ را نباید به‌مثابه بدترین تهدید دانست. بوش بدترین است. این عراق یا یوگوسلاوی نیستند که روزانه ۳۵ هزار کودک جهان سومی را محکوم به مرگ می‌کنند. این چندملیتی‌ها هستند.

آمریکا صلح جهان را تهدید می‌کند. طرح اتهام درست یا نادرست به کشورهایی که جرئت می‌کنند در برابر تجاوزکار مقاومت کنند، زمینه را برای مداخله‌ی حکومت‌های غربی فراهم می‌کند تا تصمیم بگیرند چه کسانی در کشورهای جهان سومی باید حکومت کنند و یا این که منافع چه طرفی باید در نظر گرفته شود. این وظیفه‌ی مردم این کشورهاست که تصمیم بگیرند. اما اگر ما به دنبال واشنگتون در پی اشغال این مناطق باشیم، هیچ مبارزه‌ی اجتماعی یا دموکراتیک را آسان‌تر نخواهیم کرد. برعکس این به نفع چند ملیتی‌ها خواهد شد.

اکنون ما دلایل بیشتری در مورد اشغال عراق در دست داریم. آیا این اشغال، مشکلی از مشکلات این کشور را حل کرده و یا همه‌چیز را در ابعاد وسیعی بدتر کرد؟ بگذارید امیدوار باشیم که شعار روحیه خرابکن "نه‌این و نه آن" هرگز تکرار نشود.

جنگ علیه ایران هم اکنون شروع شده‌است شاید فردا بوش و بلر "کشف کنند" که تهران

**پیروزی مبارزات کارگران، زحمتکشان جهان علیه نئولیبرالیسم !**

در لندن،... بقیه از صفحه پنجم

معجزات... بقیه از صفحه آخر

روی کار آمدن ننوکانها در آمریکا و همسویی دولت انگلیس با آنها، ابعاد فاجعه باری به خود گرفته است.

در دهه‌ی ۱۹۶۰، به هنگام گسترش تهاجم ارتش آمریکا به ویتنام، دادگاه جهانی برتراند راسل، با شرکت ژان پل سارتر فیلسوف فرانسه و سیمون دوبوار در استکهلم و کپنهاگ (۱۹۶۷)، تشکیل شد که مورد توجه مردم قرار گرفت و نقش مهمی در بسیج افکار عمومی جهانی علیه آن جنگ ایفا نمود.

اما اکنون که جهان به دلیل رشد تکنیک اطلاعاتی به مثابه دهکده‌ای شده که علی‌القاعده همه‌باید از روی داده‌های آن باخبر باشند، اوضاع به گونه‌ای دیگر است. با رشد و جهانی‌تر شدن هرچه بیشتر سرمایه و تلاش امپریالیسم آمریکا در کشاندن تمامی جهان به زیر یوغ نئولیبرالیسم انحصارات بزرگ سرمایه‌های فراملی، رسانه‌های عمومی از این امر در امان نماندند. این امر پس از روی کار آمدن ننوکانها ابعاد زیادی یافته و جعل خبری، سانسور اخبار و دور کردن مردم از مسائلی که مستقیماً به سرنوشت آنها مربوط می‌شود، ساختن کوهی از کاه و با جلوه‌دادن گاهی چون کوه، به‌کار روتینی این رسانه‌ها تبدیل شده‌است.

بین ۲۴ تا ۲۷ ژوئن، دادگاه جهانی در مورد جنگ در عراق، در استامبول تشکیل شد. در این دادگاه که ریاست آن را آرنودهای روی، نویسنده معروف هندی و ۱۶ نفر دیگر از وکلا و استادان دانشگاه نظیر ریچارد فالک - رئیس انجمن وکلا و فعال حقوق بشری - ، دابوید کرینگ - رئیس موسسه ی صلح در عصر هسته‌ای - کریستین چینیکن - از مدرسه ی اقتصاد لندن - ، چاندرا مظفر، هریرت دوسناد - نویسنده‌ی کتاب: تصویر عراق مستعمره‌شده - دهرجمانیل، مرجع اطلاعاتی در مورد جنگ عراق، رانا مصطفی فعال عراقی ضدجنگ که با به‌خطر انداختن زنده‌گی‌اش همراه مارک میلر فیلم فلوجه‌ی تخریب شده را تهیه کردند و غیره، تشکیل شد.

هیئت داوران از اهالی ترکیه، مالزی، آمریکا، آفریقای جنوبی، بلژیک، برزیل، اسرائیل، آرژانتین و عراق بودند. ۱۵۰۰ نفر نیز از کشورهای مختلف در آن شرکت داشتند و ۵۵ نفر در مورد جنگ شهادت دادند. در نهایت دادگاه ارزیابی کرد که جنگ کنونی در عراق، از ناعادلانه‌ترین

تنها به مسئله ی قفقاز می‌پردازد. دیدار مهم خاویر سولانا نشان داد که ناتو به منطقه اهمیت زیادی قابل است. ناتو در قفقاز دارد گسترش می‌یابد، برای این که بتواند روسیه را زیر نظر داشته‌باشد. عمده‌ترین پایگاه آمریکا در قفقاز در آذربایجان قرار دارد. واشنگتون نمی‌تواند مداخله‌ی مستقیم نظامی در آنجا داشته‌باشد. اما این ترکیه را قادر می‌سازد تا به‌آموزش ارتش آذربایجان بپردازد. ("میشل کولون - مونوپولها، ص ۱۱۴-۱۱۶ [www,michelcolon.info/monopoly.php](http://www,michelcolon.info/monopoly.php))

بعد از ۵ سال می‌بینیم که تاسیسات نظامی آمریکا در آذربایجان و تبدیل آن به‌نوعی اسرائیل در قفقاز، هدف‌گیری برای روسیه است و شاید بیشتر برای ایران. محاسبات استراتژیکی آمریکا درازمدت هستند و آمریکا می‌خواهد برای ضربت زدن به چند نقطه از قبل آماده شود.

## پیام تسلیت

رفقای کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی  
رفقای حزب کمونیست مائونیست (ترکیه - کردستان  
شمالی)

رفقای عزیز،  
با اندوهی عمیق مطلع شدیم که رفیق چانگور، دبیر اول حزب و ۱۶ رفیق دیگر از اعضای حزب کمونیست مائونیست (ترکیه - کردستان شمالی) مورد هجوم وحشیانه نیروهای نظامی رژیم ارتجاعی ترکیه قرار گرفته و جان باختند. بدون تردید فقدان این رفقا در شرایطی که جنبش بین‌المللی کمونیستی بیش از هر زمان دیگر به انقلابیونی که وفادار به امر انقلاب پرولتری هستند نیاز دارد، ضایعه‌ای بس بزرگ است. ولی احزاب پیشرو کمونیستی در جریان پیش روی خویش، همواره قادر گردیده اند که فقدان رهبران و رفیقان خود را با فشرده تر کردن صفوف خویش و برافراشته تر نمودن پرچم مبارزه انقلابی و کمونیستی جبران نموده و اراده خود را جهت در هم شکستن نیروهای امپریالیست ها و متحدین ارتجاعی آنها صد چندان نمایند.

رفقای عزیز! ما در منطقه ای هستیم که ناشی از تهاجم امپریالیسم آمریکا و متحدین امپریالیستی اش و سر برآوردن نیروهای ارتجاع سپاه مذهبی، بیش از پیش نیاز به ایجاد ارتباط ارگانیک بین احزاب و سازمان های کمونیستی منطقه احساس می شود. ما امیدواریم که به این نیاز که چالشی عظیم می باشد، پاسخ در خور بدهیم.

حزب رنجبران ایران  
۲۰۰۵/۷/۲۵

در حمله‌های لندن دست داشته‌است. آنها مدعی‌اند که "عکس‌العملی" حرکت می‌کنند. اما این تنها یک تبلیغات روانی برای منطق ساختن افکار عمومی با قوانین تبلیغات جنگی است. در واقع، جنگ علیه ایران شروع شده‌است. همان‌طور که اسکات ریتر یکی از افسران سابق اطلاعاتی آمریکا که مشاور نظامی هم هست، بیان داشته‌است.

در ۱۶ اکتبر ۲۰۰۲، بوش طی سخنرانی‌ای به مردم آمریکا گفت: "من دستور حمله به عراق را ندادم. من امیدوارم که چنین کاری لازم نشود". ما می‌دانیم که این اظهاریه بوش دروغ بود زیرا او در اوت ۲۰۰۲ دستور اجرائی که نیروهای آمریکائی در درون عراق به عملیات بپردازند را امضا کرده‌بود. در سپتامبر ۲۰۰۲، نیروی هوائی آمریکا و انگلیس بمبارانهای خود را در عراق تشدید کردند تا با نیروی هوائی عراق را از دور خارج سازند و یا به‌کنترل خویش در آورند. در بهار ۲۰۰۲، بوش دستوری را امضا کرد که سیا و نیروهای ویژه‌ی آمریکا در عراق به‌طور مخفیانه نیرو پیاده کنند.

آیا همین کار امروز با ایران نمی‌خواهد تکرار شود؟ چرا. ریتر می‌گوید: "در همین زمان که ما صحبت می‌کنیم، پرواز بر فراز ایران توسط هواپیماهای آمریکا صورت می‌گیرد. تجاوز به حریم هوائی یک کشور با کمک هواپیماهای بدون سرنشین و با تجهیزات بسیار پیش رفته، به‌معنای یک عمل جنگی است و شروع جنگ با آن کشور.

در آذربایجان، همسایه‌ی شمالی ایران، آمریکا یک پایگاه عملیاتی را با حضور نظامی سنگین آماده می‌سازد که به‌معنای ایجاد آماده‌گی برای یک جنگ زمینی بزرگ برای به‌دست آوردن کنترل تهران است. نیروی هوائی آمریکا، با حرکت از این پایگاهها در آذربایجان، راه حمله‌ی هوائی به تهران را کوتاه‌تر می‌کند. "در واقع، وقتی حمله شروع شد، نیروی هوائی آمریکا، ۲۴ ساعت در روز بر آسمان ایران پرواز خواهد داشت" (به نقل از سایت الجزیره).

از نظر استراتژیکی، ایران در محاصره‌ی پایگاههای نظامی آمریکا از سه جهت است: ۱- افغانستان، ۲- عراق، ۳- آذربایجان یعنی از شرق، غرب و شمال. بسیار جالب است: نفوذ در آذربایجان مدتها قبل شروع شد. در سال ۲۰۰۰، از فردای حمله به یوگوسلاوی ما نوشتیم: یکی از مامورات عالی‌رتبه وزارت امور خارجه‌ی آمریکا

استقرار آزادی و عدالت اجتماعی در گرو تحقق سوسیالیسم است!

جنگها در تاریخ بوده است. دولت بوش و بلر اعتراضات وسیع مردم جهان را قبل از شروع جنگ نادیده گرفتند. اشغال نظامی عراق در ۲۷ ماه اخیر کشور عراق را به تخریب و نابودی کشانده، قانون و نظم در عراق کاملا درهم شکسته شده و امنیت برای انسانها باقی نمانده و زیربنای جامعه در حال مرگ است. نظام ارائه‌ی خدمات و از جمله بهداشت درهم ریخته، نظام آموزشی به شدت از کار افتاده و آسیب دیده، محیط زیست در ابعادی فاجعه بار تخریب شده و میراث فرهنگی و باستانی مردم عراق به میزان زیادی به نابودی کشانده شده است.

هیئت داوران ۱۳ اتهام را علیه دولتهای آمریکا و انگلیس مطرح ساختند. از آن جمله: طرح ریزی، آماده‌سازی و انجام جنایت عظیم و جنگی تجاوزکارانه، در ضدیت با منشور سازمان ملل و اصول پذیرفته شده جهانی مطروحه در دادگاه نورنبرگ؛ هدف گیری به سوی مردم عراق و زیربنای غیرنظامی، به کارگیری نامتناسب نیرو و استفاده از سلاحهای غیر مجاز؛ عدم توجه به حفاظت جان غیرنظامیان در جریان اشغال و بعد از آن؛ به کارگیری قهر مرگزا علیه تظاهرات مسالمت‌آمیز؛ و ...

هیئت داوران همچنین شورای امنیت سازمان ملل را به خاطر "ناتوانی در جلوگیری از جنایات جنگی در میان دیگر جنایات مرتکب شده در عراق، محکوم نمود.

آنها همچنین شرکتهای خصوصی یاری رسانی به جنگ و از جمله شرکتهای رسانه‌ای را به خاطر نشر اکاذیب و عدم گزارش‌دهی از جنایات مرتکب شده توسط متجاوزین، محکوم نمود.

در کنفرانس مطبوعاتی رئیس هیئت داوران گفت: چیزی که در این چند روز عیان شد این است که رسانه‌های عمومی از پروژه‌ی شرکتهای جهانی حمایت می‌کنند.

در انگلستان به جز روزنامه "ستاره صبح" (مورنینگ استار) که در ۵ ژوئیه گزارشی از کار این دادگاه داد، روزنامه‌های گاردین، اوبزورور، ایندپیندنت، ایندپیندنت یکشنبه، فاینانشیال تایمز و بی بی سی کوچکترین خبری در این مورد درج نشد.

دستگاه خبری مدیا لنس حتی قادر نشد اخبار تلویزیونها و رادیوهای انگلیسی را در این مورد - در صورتی که پخش شده بودند - به دست آورد.

هلن بواندن، رئیس پخش اخبار بی بی سی، که توسط خواننده‌گان مدیا لنس تحت فشار گذاشته شده بود که چرا این موسسه‌ی خبری

محکومیت بوش و بلر در دادگاه جهانی استامبول را در ارائه‌ی اخبار نادیده گرفت، مدعی شد که " ما موضوعات تکراری را پخش نمی‌کنیم و نخواهیم کرد" او قبلا هم اعلام کرده بود که "شما مطمئن باشید اگر ما دلیلی در مورد جنایات جنگی آمریکا داشتیم، در هر بولتن خبری می‌آوردیم!!" (رجوع شود به ای میلیهای مدیا لنس ۲۹ و ۱۹ ژوئن ۲۰۰۵)

این بهراستی حیرت انگیز است. آمریکا و انگلیس مردم عراق را قتل عام کرده و خاک آن را با توبره می‌کشند، اما مسئولین تبلیغاتی بی‌بی‌سی مدعی‌اند که جنایتی رخ نداده است؟! این خبر رسانی حتما استفاده از بمبهای آتش‌زا (ناپالم) - که ممنوعیت جهانی دارند- و در جریان حمله به فلوجه روزنامه دلی تلگراف ۲۰ ژوئن آن را نقل کرده بود و از حمله به بیمارستانها در حدیثیه و القائم، کلمه‌ای مطرح نساخت!!

پاره‌ای از شهادتهای ارائه شده را در زیر مرور می‌کنیم:

"تیم گودریچ" سرباز جوان آمریکا در دادگاه توضیح داد که چگونه به خانه‌های مردم حمله می‌شد. شکنجه‌ی سیستماتیک دستگیر شده‌گان انجام می‌پذیرفت و فرهنگ میلیتاریستی به‌طور کاملا رایجی اعمال می‌شد. او توضیح داد که به جوان آمریکائی می‌آموزند تا به سوی جمعیت تیراندازی کند و دستورات مافوق را بدون اما و اگر به اجرا درآورد. به آنها می‌آموزند که مسلمانان بنابه‌تعریف افراد غیرقابل اعتمادی هستند و باید کشته‌شوند. سربازان می‌بایستی چنان وحشتی ایجاد کنند که مردم وضع حاکم بر عراق را بپذیرند. او گفت نگاه نکنید که من یک جوان هستم. جنگ مرا پخته نمود. به شما می‌گویم که مقاومت در میان نیروهای نظامی متجاوز برای ادامه جنگ رو به افزایش است؛

وکیل عراقی امل سوادى گفت: دستگیریهایی خودسرانه، شکنجه غیرنظامیان از جمله زنان مرتبا اجرا می‌شود. سراسر عراق به زندانی تبدیل شده‌است که حتی کودکان ۱۰ ساله هم از آن درامان نیستند؛

روزنامه نگار عراقی فاضل بدرانی از کشتار دست جمعی زنان و کودکان در جریان حمله به فلوجه پرده برداشت. او از جمله از سوزانده شدن ۴۲۰ زن و کودک با بمب ناپالم و کشته شدن ۶۸۰ نفر افراد عادی دیگر که ۲۶۰ نفر آنها کودک بودند - در برابر چشمان حیرت زده اش - خبر داد؛

جوئل کوول دانش‌مند آمریکائی گفت: آمریکا جنگی هسته‌ای، بیولوژیکی و شیمیایی را در عراق پیش می‌برد که فاجعه‌ی عظیم

زیست محیطی به بار آورده‌است؛ مهندس محیط‌زیست عراقی دکتر سواد ناجی العزاوی و ۶ عالم دیگر عراقی که تشعشعات موجود در هوا، زمین و آب را اندازه‌گیری کرده‌اند از پخش اورانیوم و تشعشعات آن خبر دادند که عواقب درازمدت خطرناکی خواهد داشت. دولت آمریکا و پنتاگون تصمیم گرفته‌اند تا مردم و محیط زیست عراق به‌مثابه خوکچه هندی برای آزمایش اثرات کلیه‌ی سلاحهای دارای اورانیوم تضعیف شده از نظر صرفا تشعشعی، یا مقاومت در برابر گرما، سلاحهای شیمیایی، قدرت نفوذ در زمین، امواج میلیمتری و غیره مورد استفاده قرار دهند. آنها محققین عراقی را که جرئت تحقیق در مورد این مسایل را به‌خود می‌دهند، می‌کشند. تا به‌حال ۵۵ نفر از آنان را کشته و تعدادی را نیز زندانی کرده‌اند؛ شاهد دیگری گفت: آمریکا آگاهانه از گروههای مختلفی که برای تقسیم عراق و حکمرانی بر آنها، فعالیت می‌کنند، پشتیبانی به عمل می‌آورد...

اطلاعات دیگر شاهدان عینی (نظیر گزارش دکتر سلام اسماعیل - کارگر سوسیالیست، ۵ ژوئیه) از جنایت‌کاریهای ارتشهای متجاوز امپریالیستی پرده برمی‌دارد: در بیرون شهر فلوجه ۵ هزار نفر با آب الوده‌ی رودخانه زنده‌گی می‌کنند. دکتر شمائل عیشاوی از کلینیکی در آن محل به‌من گفت "آب رودخانه باعث بروز تیفوئید شده‌است." در داخل شهر، بیمارستانی که من قبلا در آن کار می‌کردم، ویران شده‌است. افرادی که از شهر به هنگام حمله فرار کرده‌بودند و مجددا برمی‌گردند در وضعیت وحشتناکی قرار دارند. هیچ اثری از تجدید ساختمان شهر توسط دولت عراق و آمریکائیها در کار نیست.

ساکنین شهر برای ورود به شهر باید از ۵ پست کنترل عبور کنند. نیروهای عراقی با کلمات رکیکی مانند "مادر قحبه‌ها" و "پدرسگها" با آنان برخورد می‌کنند. وسایل نقلیه‌ی آنان مورد بازرسی قرار می‌گیرد. در آنجا از "جنگجویان خارجی" که آمریکائیان و رژیم بغداد می‌گویند، اثری نیست. باوجود این، انسان پیوسته صدای تیراندازی را می‌شنود. زیرا مردم عادی مخالف تجاوز و اشغال هستند و مقاومت می‌کنند. آب آشامیدنی در شهر نیز قابل خوردن نیست و دکتری می‌گفت که اسهال خونی از امراض رایج است. در قبرستان شهر قبرهای کنده شده خالی زیادی دیدم. گفتند این قبرها را از پیش آماده کرده‌ایم تا وقتی که حمله به شهر می‌شود، بتوانیم مردها را زودتر دفن کنیم. ارتش آمریکا و عروسکهای عراقی آنها، حملات مشابه حمله به فلوجه را در دیگر

شهرها هم تکرار می‌کنند. من جزو تیمی بودم که دارو به بخش غرب عراق تهیه می‌کنیم. در ۶ ژوئن می‌خواستیم به رامانا در کنار شهر القائم برویم. آمریکائیه‌ها جلو مردم و ما را گرفتند و نگذاشتند به رامانا وارد شویم. وقتی که ما به آنها گفتیم پزشک هستیم، باز هم نه گفتند و حتی نواری را که در دوربین عکاسی ما بود، برداشتند. ماتصمیم گرفتیم در کلینیکی که نزدیک رامانا بود مانده و در آنجا به کمک رسانی بپردازیم. ۳۰۰ خانوار را مشاهده کردیم که به شهر پناهنده شده و در جست و جوی محلی برای اقامت بودند. آنچه که در فلوجه اتفاق افتاده بود، در این جا نیز تکرار شد. بدبختیها عظاما بودند. اشغال‌گران و نوکران عراقی آنها مانع رفتن مردم به بیمارستان می‌شدند. اما ارتشیهایی آمریکائی و عراقی مرتبا وارد بیمارستان می‌شدند و در جست و جوی شورشیان بودند. هر جوان زخمی را دستگیر می‌کردند. آنها تمام خانه‌هایی را که در اطراف شهر القائم بودند، بمباران کردند. آنها حتی مانع شدند تا مردم به کمک مجروحین بروند. به این علت تعداد زیادی از افراد در زیر آوار خانه‌ها از بین رفتند، به‌ویژه زنان و کودکان. مدتی بعد ما وارد رامانا شدیم. من قبرجمعی ۱۳ نفره‌ای را دیدم که از افراد یک خانواده بودند و در حملات هوائی کشته شده بودند. جوانترین آنها ۲ ساله بود. آنها مرتبا به جوانان حمله کرده آنها را می‌گیرند. غرب عراق در بحران داروئی و پزشکی به سر می‌برد و درخواستهای ناامیدانه‌ی پزشکان موجود هم برای دریافت کمک داروئی مرتبا تکرار می‌شود.

## ۲- نتایجی از اشغال افغانستان و عراق : الف - افغانستان:

یک متخصص سطح بالای سازمان ملل امروز گفت که: از ازدواج اجباری کودکان و تجاوز بدنی و جنسی گرفته تا اعدام زنان به دستور شورای محلی؛ از دخترانی که نا امید از مجازات متجاوزین، خود را می‌سوزانند؛ اینها خشونت در مورد زنان در افغانستان را نشان می‌دهند که مسئله‌ای دردناک است و باید امروز روی آن انگشت گذاشت. (به نقل از "مرکز اخبار سازمان ملل" - ۱۸ ژوئیه ۲۰۰۵)

"خشونت علیه زنان در افغانستان از نظر شدت و خودسرانه بودن، در ملاء عام و یا در حیطه‌ی زنده‌گی خصوصی، ابعاد گسترده‌ای دارد. این مطالب را گزارش‌گر ویژه‌ی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد خانم یاکین ارتورک در مورد خشونت

علیه زنان، علتها و نتایج‌اش، طی اطلاع رسانی از کابل بعد از ۱۰ روز دیدار از افغانستان، بیان داشت. او می‌گوید: سه‌سال و نیم بعد از سرنگونی رژیم طالبان که حقوق زنان را زیر پا می‌گذاشت، تغییرات قابل ملاحظه‌ای در افغانستان از نظر قانونی و چارچوب حقوقی به‌وقوع پیوسته، اما "اکنون باید تلاش برای حمایت از زنان جهت حفاظت از زنده‌گی آنان صورت بگیرد... از جمله به شوهر دادن دختر بچه‌ها باید جرم شناخته شده و قابل تعقیب باشد. پلیس و دادیاران نباید دختران و زنانی را که از اعمال خشونت در خانه نسبت به خود، فرار کرده‌اند، به خانه‌هایشان برگردانند، مگر این که تضمین کافی برای عدم تجاوز به امنیت فراریان داده‌شود... او برای نمونه دختر ۸ ساله‌ای را که توسط مادرش در سن ۶ ساله‌گی به‌منظور ازدواج فروخته شده بود و اکنون تحت حمایت قرار گرفته است، مثال زد که حتی هیچ قانونی عمومی و حتی اسلامی برای توجیه این رفتار نسبت به‌وی وجود ندارد. او نه تنها مورد تجاوز شوهر بوده، بلکه در خانواده توسط مردان دیگر مورد تجاوز قرار گرفته‌است... یا چنانچه دختر یا زنی یک شب در خانه و تحت کنترل فامیل نباشد، این امر جرمی معادل مرگ او را در بردارد و لذا برگشت به خانه برای آنها غیرممکن می‌گردد... "به‌این خشونت‌ها باید نقطه‌ی پایانی گذاشت. هیچ دلیلی برای توجیه این اعمال در روز روشن وجود ندارد."... در رابطه با سوزاندن خود، خانم یاکین می‌گوید: "در هرات دختران از طریق آتش زدن خود می‌میرند زیرا آنها انتخاب دیگری برای فرار از خشونت ندارند..."

- حداقل ۵.۶ میلیون نفر از جمعیت ۲۱ تا ۲۶ میلیونی افغانستان محتاج کمک غذائی هستند و خطر قحطی وجود دارد؛
- افغانستان یکی از کشورهای است که خدمت‌سوز زنده بودن در آن در پائین‌ترین سطح درجهان است (۴۴.۵ سال)؛
- ۲۰٪ کودکان قبل از سن ۵ ساله‌گی می‌میرند؛
- ۲ میلیون نفر افغانی در خارج از افغانستان و عمده‌تا در ایران و پاکستان پناهنده اند؛
- در کابل، حدود ۵۰۰ هزار نفر بی‌خانمان بوده و یا درجائی به‌طور موقتی زنده‌گی می‌کنند؛
- تنها ۴۰٪ کودکان برضد بیماریهای خطرناک واکسینه شده‌اند، ۲۵٪ هم به‌آب آشامیدنی دسترسی دارند، یک دکتر برای ۶۰۰۰ نفر و یک پرستار برای هر ۲۵۰۰ نفر

وجود دارد؛

- حدود ۲۲۰۰۰ نفر جدیداً مبتلا به سل در هر سال گزارش شده و بیشترین کسانی که از سل می‌میرند زنان هستند؛
- حدود ۱۰۰ نفر در هر ماه در اثر برخورد با مین کشته‌می‌شوند؛
- هر سال طبق یک ارزیابی، ۴۰۰ هزار افغانی دچار حوادث طبیعی می‌شوند.

ب - در عراق

حمله با اسید به زنان "بدحجاب" در حال ازدیاد است:

بغداد ۴ ژوئیه: برای سمیه عبدالله ۳۴ ساله، معلم مدرسه ابتدائی در بغداد، زنده‌گی هرگز آن نخواهد شد که قبلاً بود. در آخر ماه ژوئن، ساق پای او توسط اسید، طی حمله‌ای در خیابان، سوزانده شد، به‌خاطر این‌که چادر به سر نداشت و یا عبائی که زنان در کشورهای خاورمیانه می‌پوشند.

"من مشغول خرید در یکی از خیابانهای پرجمعیت بغداد بودم که ناگهان احساس کردم پوستم سوخت. وحشتناک بود. دردشیدی سراسر وجودم را گرفت. بی‌هوش شدم و وقتی به‌هوش آمدم خود را بر روی تخت بیمارستان یافتم.

شاهدان در منطقه که واقعه را دیده‌بودند گفتند که بیش از ۲ هفته‌است که زنان هدف حمله‌های اسیدی قرار گرفته‌اند، به خاطر نوع لباسی که می‌پوشند. مهاجمان گاهی با اسپری و بعضاً با ریختن اسید به‌پایها، حملات خود را صورت می‌دهند."

هانیا عبدالجبار، دختر دانشجوی ۳ ساله دانش‌گاه می‌گوید: "یک ماه پیش، وقتی که از دانش‌گاه به خانه برمی‌گشتم مورد تعقیب ۳ مرد قرار گرفتم. آنها اسید به صورتم و رانم پاشیدند. موهایم را بریدند و چندین بار ضربه به صورتم زدند. گفتند "این بهای عدم اطاعت از فرمان خدا در مورد استفاده از حجاب است!"

"امروز یک چشم من دیدش را از دست داده... می‌ترسم از خانه بیرون بروم. من برای همیشه به شکل هیولائی درآمده‌ام." و باران اشک از چشمانش جاری شده و می‌گوید: "حق آزاد بودن افراد باید مورد احترام باشد. هر انسانی حق انتخاب لباس را باید داشته باشد. این جانیان باید زندانی شوند."

طبق گفته‌ی پلیس محل، در ۲ هفته‌ی اخیر بخشی از بدن دهها زن توسط اسید پاشیده شده ی افراطیون مذهبی سوزانده شده‌است. سرگرد عباس دیلمی فرمانده پلیس که این پرونده‌ها را بررسی می‌کند، گفت "بیشتر



حملات اسیدی در منطقه‌ی المنصور و خادمیه صورت گرفته‌اند. منابع اطلاعاتی ما می‌گویند از کودکان برای انجام این عملیات استفاده می‌شود. مردی را دستگیر کردیم. او گفت حاضر نیست بپذیرد که زنان بدون حجاب باشند و بالباسهای غربی ظاهر شوند. این دستور خدا است."

این گونه حملات فقط به بغداد محدود نمی‌شوند. در ایالت غربی الانبار، از آوریل ۲۰۰۴ به زنان اخطار کرده‌اند که بدون چادر و یا عبا بیرون نروند. ۵ زن به خاطر عدم اجرای دستورات مذهبی از زمان شروع جنگ تا به حال کشته شده‌اند.

شیخ حسین عباس، یک رهبر رادیکال شیعه در بغداد می‌گوید " ما کشور اسلامی هستیم و زنان باید با پوشیدن لباسهای دراز یا انداختن چادر به سر، به آن احترام بگذارند. من مخالف استفاده از اسید هستم. اما گاهی باید این کار صورت بگیرد تا زنان مجبور به پوشیدن لباس دراز بشوند."

حبیب زهیر ۲۴ ساله ساکن منطقه المنصور می‌گوید: " من مجبور نیستم چیزی بپوشم که دوست ندارم. زنان عراق دارند موقعیت اجتماعی شان را از دست می‌دهند. ما باید علیه این جریان مبارزه کنیم و مشخص سازیم که کی هستیم و چگونه باید لباس بپوشیم و این علیرغم خطراتی که ما را تهدید می‌کند."

۳ - امپریالیسم احمق است : از نوام چامسکی، استاد دانشگاه ام. آی. تی. ، ۴ ژوئیه ۲۰۰۵  
رئیس جمهور بوش در صحبت ۲۸ ژوئن خود تاکید کرد که اشغال عراق جزئی از برنامه "جنگ جهانی علیه ترور" بود که آمریکا مشغول آن است. در واقع همان طور که قبلا گفته شده، اشغال عراق برعکس این ادعا، خطر ترور را در ابعاد قابل ملاحظه‌ای افزایش داده است.

مشخصه‌ی اعلانهای رسمی بیان نیمی از حقیقت ، ارائه‌ی اطلاعات نادرست و مخفی نگهداشتن دستور کارها، در مورد دلایل جنگ آمریکا با عراق بود، که از همان ابتدا شروع شد. افشاگریهای جدید در مورد تعجیل در برپائی جنگ با عراق، برجسته بودن هرج و مرج به‌میان آمده که این کشور را به نابودی می‌کشاند، را نشان می‌دهد. این جنگ تهدیدی در منطقه و جهان است.

در سال ۲۰۰۲، آمریکا و انگلیس اعلام کردند که حق اشغال عراق را دارند. زیرا که عراق مشغول ساختن سلاحهای کشتار جمعی است. این "تنها مسئله‌ای" بود که مرتباً توسط بوش و بلر و شرکاء تکرار می‌شد. و این تنها دلیلی بود که باعث قبول کنگره آمریکا

به تامین بودجه‌ی این جنگ شد.

جواب به این "تنها مسئله" سریعاً و بعد از شروع تجاوز داده شد و علیرغم عدم تمایلیها در قبول این واقعیت، مسلم گردید: سلاحهای کشتار جمعی وجود نداشتند... با این شکست دردناک، بخش افکار آفرین حکومت و رسانه‌ها، دلایل جدیدی را در توجیه ادامه‌ی جنگ ، تراشیدند:

" آمریکا نیها دوست ندارند فکر کنند که متجاوز هستند. اما تجاوز خامی(بی‌دلیلی) را به عراق انجام دادند." جون پرادوس، تحلیل‌گر امنیت ملی و اطلاعاتی، بعد از بررسی دقیق و وسیع مدارک موجود در کتابش Hoodwinked (۲۰۰۴) تقلبهای یادداشت را عمیقتر ساخت. پرادوس توضیح داد که بوش " در توجیه ضرورت و فوریت جنگ علیه عراق به آمریکائیان و جهانیان، خجلت زده شده است" زیرا "بررسی ویژه‌ی عدم صداقت دولت... در این است که احتیاج به ارائه‌ی مطالب غیر واقعی دستکاری شده توسط سرویسهای جاسوسی بوده است". یادداشت داونینگ استریت، که اول ماه مه در ساندی تایمز لندن چاپ شد و دیگر پرونده‌های محرمانه‌ای که اخیراً در دسترس همگان قرار گرفت، خود به تنهایی این تقلب را به‌طور همه جانبه‌ای نشان می‌دهند.

یادداشت مربوط به دیدار بلر با کابینه جنگی‌اش در ۲۳ ژوئیه ۲۰۰۲ بود، نشان می‌دهد که در آن سیر ریچارد دیرلوی - رئیس سازمان جاسوسی انگلیس - تاکید زیادی روی ارائه‌ی "اطلاعات و فاکتها در مورد سیاست جنگ با عراق" نداشت.

در یادداشت همچنین وزیر دفاع انگلیس جوف هون می‌گوید : "آمریکا هم اکنون "فعالیت میخی" را برای زیر فشار گذاشتن رژیم عراق شروع کرده است."

میچل اسمیت روزنامه نگار انگلیسی که محتوای یادداشتها را طی یک سری مقاله بررسی نمود، می‌نویسد که "فعالیت میخی" ظاهراً شامل جنگ هوایی مشترک می‌شد، جهت وادار کردن رژیم عراق به عکس‌العمل که می‌توانست توجیه‌گر آنچه باشد که یادداشت آن را "Casus Belli" - حالت زیبا - می‌نامد.

هواپیماهای جنگی در مه ۲۰۰۲ شروع به بمباران مناطق جنوبی عراق کردند - ۱۰ تن بمب در این ماه، طبق آمارهای ارائه شده توسط دولت انگلیس. "میخ" ویژه‌ای در اواخر ماه اوت شروع شد( تنها در سپتامبر ۶.۵۴ تن).

" به سخن دیگر، بوش و بلر جنگ شان را نه در مارس ۲۰۰۳، آن‌طور که همه باور دارند، بلکه در اوت ۲۰۰۲، ۶ هفته قبل از

آن‌که کنگره حمله نظامی به عراق را بپذیرد، شروع کردند."

بمباران به مثابه یک عمل دفاعی، در حمایت از هواپیماهای متحدین در منطقه‌ی ممنوعه برای هواپیماهای عراقی، معرفی شد. عراق به سازمان ملل اعتراض کرد و در دام عکس‌العمل نشان دادن نیافتاد. برای برنامه‌ریزان آمریکا- انگلیس، اشغال عراق ارجح‌تر از "جنگ علیه ترور" بود. تا این اندازه از گزارش شورای اطلاعاتی ملی آنها آشکار شده است. در آستانه‌ی تهاجم متحدین، گزارش کلاسه شده‌ای از شورای ملی اطلاعاتی - مرکز تجمع اطلاعاتی در مورد نظرات استراتژیک - "پیش بینی می‌کند که تهاجم به رهبری آمریکا به عراق باعث ازدیاد دفاع از اسلام سیاسی شده و باعث تعمیق خشونت و تضاد داخلی در عراق تقسیم شده خواهد شد." این را داگلاس جهل و داوید ای. سانجر مشترکاً ، طی مقاله‌ای در نیویورک تایمز آخر سپتامبر، نوشتند. جهل چند هفته بعد ، در دسامبر ۲۰۰۴، گزارش داد که این شورا هشدار داده است که "جنگ عراق و دیگر جنگهای مشابه در آینده باعث فراهم ساختن سربازگری، محل تمرین، مهارت تکنیکی و چیره‌گی زبانی برای نوع جدیدی از تروریستها خواهد شد که حرفه‌ای عمل خواهند کرد و قهر سیاسی برای‌شان هدف خواهد شد." خواست برنامه ریزان سطح بالا، که خطر افزایش تروریسم را فراهم می‌کند به معنای آن نیست که این امر مورد پسند آنها باشد. برعکس آنها در مقایسه با دیگر اهداف برای کنترل منابع انرژی جهان ، راه ترجیحی دیگری ندارند.

کمی بعد از حمله به عراق زیبگنیو برزژینسکی، یکی از طراحان عمده زیرک و تحلیل‌گر در روزنامه خاطر نشان ساخت که منافع ملی آمریکا در کنترل خاورمیانه " اهرمی غیر مستقیم ولی وخیم سیاسی برای اقتصاد اروپا و آسیا خواهد بود که به صدور انرژی از منطقه وابسته‌اند". اگر ایالات متحده بتواند کنترل خودش را بر عراق تامین کند، که دومین کشور از نظر داشتن منابع شناخته شده نفت است، آن‌هم درست در مرکز انرژی رسانی عمده جهان، این امر به طور ملموسی استراتژی قدرت و نفوذ بر رقیبان عمده در جهان سه‌قطبی که در ۳۰ سال گذشته به‌وجود آمده اند: سلطه‌ی ایالات متحده بر آمریکای شمالی، اروپا و آسیا، که در رابطه است با اقتصاد جنوب و جنوب شرقی آسیا، را افزایش خواهد داد.

این یک محاسبه‌ی تعقلی است که فرض می‌کند هستی انسانها به‌طور ویژه‌ای، در مقایسه با قدرت و ثروت کوتاه‌مدت، حائز اهمیت

اجتماعی می گردد. نگاهی گذرا به اُفت و خیزهای جنبش دانشجویی و مضمون سیاسی آن بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، از تأثیر پذیری آن از جو تلاطمات سیاسی جامعه از سوئی و اوج گیری یا فروکش کردن این جنبش از سوئی دیگر می دهد. اعتصاب و تظاهرات دانشجویان در ۱۶ آذر ۳۲، چند ماه بعد از کودتای ۲۸ مرداد و جان باختن سه دانشجوی دانشگاه تهران در جریان حمله نظامی رژیم کودتا، کوششی است که بخش رادیکال و پیشرو جنبش دانشجویی به آن دست می یازد. به دنبال این کوشش، جنبش دانشجویی نیز همچون جنبش عمومی، ناشی از سرکوب، فشار و خفقان رژیم کودتا، مجبور به عقب نشینی گشته و دچار رخوت ناشی از شکست عمومی جنبش مردم می گردد.

سال های ۳۹-۴۲ دوره بعدی رشد جنبش دانشجویی است. این سال ها مصادف است با بحران سیاسی - اقتصادی رژیم، اتخاذ سیاست های جدید از جانب امپریالیسم آمریکا در رابطه با ایران و فعال شدن نیروهای وابسته به بورژوازی متوسط و کوچک در قالب جبهه ملی و نهضت آزادی. در این سال ها نیروهای چپ و رادیکال جامعه ناشی از ضربات سختی که از رژیم کودتا متحمل شده اند، حضور قابل لمسی نداشته و در نتیجه جنبش عمومی جاری در جامعه تحت تأثیر خط رفرمیستی جبهه ملی قرار دارد. رادیکال ترین شعاری که از جانب جبهه ملی در این دوره طرح می شود شعار: " شاه باید سلطنت کند، نه حکومت" است. جنبش دانشجویی هم متأثر از این جو سیاسی عمومی، سمت گیری اش به جانب طبقاتی است که نمایندگانش در قالب جبهه ملی و نهضت آزادی در جامعه حضور علنی یافته اند. با سرکوب جنبش ۱۵ خرداد، آخرین تقلای بورژوازی متوسط و کوچک جهت شریک شدن در قدرت با شکست روبرو شد و جنبش دانشجویی نیز هم سرنوشت با آن می گردد.

سال های بعد سال های آغاز گسست عناصر رادیکال در جنبش دانشجویی از احزاب سنتی، تشکیل هسته ها و گروه های رادیکال چپ و کمونیستی در درون جامعه، مرزبندی با رفرمیسم و اقبال به جانب تئوری و پراتیک انقلابی در داخل و خارج از کشور است. و بالاخره در جریان بزرگداشت مراسم تختی در سال ۴۶، هسته ها و گروه های رادیکال و چپی که در دانشگاه به وجود آمده اند، خود را از محدوده دانشگاه خارج ساخته و به میان

بمباران مناطق غیرنظامی و باخاک یکسان کردن آنها، شکنجه و کشتار زندانیان و سرکوب شدید سیاسی، پس از آن دوره نیز ادامه یافت. از سال ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ طالبان حکم راندند که کوچکترین حقی از حقوق بشر را به رسمیت نمی شناختند.

دراغانستان امروزی، طالبانها، مجاهدین و طرفداران شوروی سابق بی مجازات مانده اند و تحت عنوان آشتی ملی جوابگوی عملیات خود نیستند. ...

عبدالرب الرسول سیاف (رهبر دارودسته اتحاد اسلامی) و مشاور کرزای که نقش مهمی در قدرت سیاسی و بخش نظامی دارد و تعدادی از طرفدارانش در حکومتند؛

عبدالرشید دوستوم (رهبرگروه جنبش ملی) که نقش مهمی در وزارت دفاع دارد و چندین ایالت را در شمال افغانستان کنترل می کند؛

محمد قاسم فهیم (فرمانده جمعیت اسلامی - شورای ناظر- گروهی که توسط برهان الدین ربانی و احمد شاه مسعود، رهبری می شد) که وزیر دفاع افغانستان در سالهای ۲۰۰۱ - ۲۰۰۴ بود؛

کریم خلیلی (فرمانده حزب وحدت) یکی از دوماون کرزای؛

گلبدین حکمتیار (رهبر حزب اسلامی) که بزرگترین جنایات را در آن دوران انجام داد و اکنون حمله به نیروهای نظامی آمریکا را سازمان می دهد....

\* \* \*

اما در این گزارش از جنایات مرتکب شدهی ارتش متجاوز آمریکا به افغانستان و قتل عام مکرر کودکان و زنان در جریان بمباران روستاها و شکنجهی زندانیان در زندان باگرام در نزدیکی کابل خبری نیست !! (اطلاعات در این مقاله از [www.uruknet.info](http://www.uruknet.info) است)

[www.ranjbaran.org](http://www.ranjbaran.org)

به سایت

حزب رنجبران ایران

فروش آسپدا

نیست. و این هم چیز تازه ای نیست. در طی تاریخ این گونه استدلالات تکرار شده اند. فرق امروز یعنی عصر سلاحهای هسته ای در این است که بهای پرداختی بسیار بالاست.

۴ - درخواست تشکیل دادگاه جهانی برای محاکمه ی سران حکومت افغانستان: خلاصه شده ی مقاله

Human Rights Watch (مراقبین حقوق بشر)، ۷ ژوئیه ۲۰۰۵:

تعدادی از مسئولین و مشاورین سطح بالای در حکومت فعلی افغانستان در انجام جنایات های عمده علیه حقوق بشر، از اوایل دهه ی ۱۹۹۰ شرکت داشته اند.

گزارش ۱۳۳ صفحه ای "مراقبین حقوق بشر" تحت عنوان "دستهای به خون آلوده در جنایات گذشته در کابل و افغانستان که مجازات نشده اند"، مربوط به بررسی ۲ سال اخیر بوده و شامل ۱۵۰ مصاحبه با شاهدان، بازماندهگان، مسئولین حکومتی و مبارزان می شود.

این گزارش جنایات جنگی و تجاوز به حقوق بشر، در جریان جنگ خونین داخلی از آوریل ۱۹۹۲ تا مارس ۱۹۹۳، یعنی پس از فروپاشی رژیم نجیب الله در کابل را شامل می شود.

این گزارش تنها درس تاریخ نیست. جنایات صورت گرفته از مهمترین در تاریخ افغانستان هستند و هنوز امروز تعداد زیادی از مجریان این جنایات در قدرت هستند (براد آدامس - رئیس بخش آسیائی مراقبین حقوق بشر):

... طی سال ۱۹۹۲، جنگ بین گروههای مجاهد و گروههایی از حکومت قبلی که در آستانه ی سقوط قرار داشت، جریان یافت.... دهها هزار نفر کشته و زخمی شدند و حداقل نیم میلیون نفر شهر کابل را ترک کردند.

ارتشهای رقیب، سوء رفتار و تجاوز به قوانین جنگی را به کار گرفته، مناطق غیرنظامی را باراکت ویران ساخته، غیرنظامیان را تعقیب و کشته و اموالشان را غارت کردند. گزارش نشان می دهد که هیچ کدام از این کارها نه نتیجه ی جنگ و نه ناشی از اشتباه بوده، بلکه ناشی از عملیات خودسرانه و غفلت رهبران و فرماندهان نظامی بود. تعداد زیادی از فرماندهان مسئول رفتار خود در آن دوران هستند....

افغانستان ۱۴ سال (۱۹۷۸ - ۱۹۹۲) تحت اشغال نیروهای شوروی بود و در ابعادی گسترده مردم مورد تجاوز قرار می گرفتند و

مردم می روند. نتیجه این امر برپائی یک حرکت سیاسی ضد امپریالیستی و ضد رژیم سلطنتی با شرکت بیش از نیم میلیون نفر از مردم در تهران است. هم زمان آن بخشی از جنبش دانشجویی ایران که در خارج از کشور در "کنفدراسیون جهانی دانشجویان و محصلین ایرانی" متشکل شده است، از جریان رفرمیستی حزب توده و جبهه ملی گسست کامل نموده و ایده انقلاب کردن و روی آوری به تئوری انقلابی مارکسیستی با توجه به درک آن مقطع زمانی از این تئوری، به گفتن و پراتیک عمومی جنبش دانشجویی خارج تبدیل می گردد. جو سیاسی و رادیکال بین المللی ناشی از مبارزات قهرمانانه خلق های هندوچین و خیزش و انقلابات در آمریکای لاتین و گسترش مبارزه مسلحانه خلق فلسطین بر علیه اشغالگران صهیونیستی، فاکتورهای مهم دیگری هستند که جنبش دانشجویی ایران در داخل و خارج کشور متأثر از آن هستند. در پرتو این جو عمومی بین المللی از سونی و پراتیک مبارزاتی در درون جامعه است که جنبش دانشجویی یک گام اساسی به سمت تئوری انقلابی کمونیستی برداشته، به تجزیه و تحلیل طبقاتی جامعه پرداخته و اقدام به پراتیک انقلابی می نمایند. در تمام این دوره، دانشجویان نقش برجسته ای در شکل گیری و تکوین گروه ها و سازمان های چپ و کمونیستی و سمت گیری به سوی کارگران و زحمت کشان و دفاع و پشتیبانی از مبارزات آنان ایفای نمایند. این سال ها دوره طولانی رشد و اعتلاء جنبش دانشجویی تا لحظه سرنوینی رژیم سلطنتی می باشد.

با سرنوینی رژیم سلطنتی، علارغم این که ائتلاف نیروهای ملی و مذهبی قدرت سیاسی را به دست می گیرند، ولی در جامعه هنوز جدال بر سر چگونگی تعمیق دست آوردهای مبارزات مردم، شاخص اساسی اوضاع را ترسیم می نماید. دانشگاه شاید یکی از اساسی ترین مکان هایی است که نیروهای سیاسی گوناگون در مقابل هم صف آرائی می کنند با این تفاوت که هر رهگذر ساده ای هم می توانست این امر را مشاهده نماید که دانشگاه به پایگاه نیروهای چپ و سازمان هایی که خود را مدافع طبقه کارگر و کمونیسم می دانند، تبدیل شده است. اقبال عمومی دانشجویان به کمونیسم و آثار کمونیستی حد و مرزی نمی شناسد. همان اشتباه مرگ باری را که سازمان ها و احزاب رادیکال چپ و کمونیستی در برخورد به قدرت سیاسی برآمده از قیام مردم مرتکب می گردند، گریبان گیر دانشجویان پیشرو و

رادیکال می شود. این اشتباه مرگ بار مقوله ای به جز کم بها دادن به توان سرکوب گرانه حاکمین جدید نیست. عدم درک این امر مهم که انقلاب در نیمه راه متوقف شده و لذا خود را برای نبردهای سهمگین آینده باید آماده ساخت، در شور و شوق سقوط رژیم دیکتاتوری، در سایه ماند و کمتر جریان، سازمان، حزب و جنبشی است که "بهار آزادی" را موقتی دانسته و در فکر سازمان دهی لازم جهت حفاظت از دست آوردهای قیام مردم باشد. علنی گرائی، ایجاد دفاتر و انتشار انواع و اقسام نشریات اسم رمز روز می گردد.

حاکمین جدید با هر گام پیشروی در استحکام خود، یورش به سوی جبهه های مقاومت را آغاز می کنند. در این میان پیش از آن که خیابان و کارخانه به سنگر مقاومت در برابر یورش حاکمین تبدیل گردد، این وظیفه سهمگین به دوش دانشگاه و مناطق ملیت نشین از جمله ترکمن صحرا، خوزستان و کردستان و ... می افتد. "انقلاب فرهنگی" خمینی، هجوم افسار گسیخته باندهای حزب الهی جهت در هم شکستن سنگر مقاومت دانشگاه است. در این یورش وحشیانه هزاران دانشجو کشته، دستگیر شده و یا اخراج می گردند و اکثر استادان چپ و مترقی از کار برکنار می شوند. در انتهای این یورش وحشیانه، این سنگر تاب مقاومت نیاورده، در هم شکسته شده و دانشگاه تعطیل می گردد. دانشگاه اما پس از بازگشائی مجدد به یکی از مراکز تجمع ارتجاع سیاه مذهبی تبدیل می گردد. با شکست مقاومت های مسلحانه در شمال و جنوب ایران، این تنها کردستان است که پیکار قهرمانانه ای را با نیروهای نظامی حاکمین جدید به پیش می برد.

تعمیق بحران عمومی رژیم در نیمه دوم دهه ۷۰ و اوج گیری مجدد مبارزات تھی دستان جامعه از سونی و تشدید تضاد بین حاکمین در ارتباط با چگونگی حفظ نظام جمهوری اسلامی و سربرآوردن پروژه دوم خرداد از جانب بخشی از حاکمین، سبب می گردد که جنبش دانشجویی مجدداً سر برآورد. اما این جنبش ناشی از فقدان پیشروان رادیکال و کمونیستی و مهم تر از همه فقدان حزب پیش آهنگ کمونیستی، در چنبره بازوی دانشجویی پروژه دوم خرداد، یعنی "دفتر تحکیم وحدت" باقی می ماند. در بستر منازعات بازوهای دانشجویی بخش های مختلف حاکمین، فرصت مناسبی جهت برآمدن هسته های رادیکال جنبش دانشجویی از عمق به سطح فراهم می گردد.

در ۱۸ تیر ۷۸۸ جنبش دانشجویی در اعتراض

به بسته شدن روزنامه "سلام" به حرکت در می آید. در جریان این خیزش است که بخش پیشرو و رادیکال جنبش دانشجویی، خط خود را از خط "تحکیم وحدت" جدا کرده، از مرزهای دانشگاه خارج شده و به میان مردم می رود. مقابله و سرکوب خونین این حرکت دانشجویان توسط بخش های مختلف حاکمین، آخرین توهم باقی مانده به اصلاح طلبان دولتی در جنبش دانشجویی را از میان برداشته و به قطبی شدن این جنبش منجر می گردد. یک سال بعد از ۲ خرداد ۷۶، دانشجویان با شعار مرگ بر خامنه ای، مرگ بر خاتمی، مرگ بر جمهوری اسلامی، با کلیت رژیم مرزبندی نموده و قدم به دوره ای جدید می گذارد. شاخص دوره جدید انتشار صدها نشریه دانشجویی، به وجود آمدن گروه ها و هسته های با گرایش رادیکال، چپ و کمونیستی در درون جنبش دانشجویی است. این دوره در عین حال مصادف با حرکت گسترده کارگران و زحمت کشان و مبارزات آنها، برگزاری مراسم اول ماه مه و کوشش در جهت ایجاد تشکل های مستقل کارگری، انتشار بیانیه ها و قطع نامه های کارگری با مضمون ضد سرمایه داری و گسترش جنبش های عمومی سایر اقشار و طبقات جامعه است. در بستر این اوضاع و احوال اجتماعی است که جنبش دانشجویی و به ویژه بخش پیشرو آن با چالش های متعددی روبروست. این که جنبش دانشجویی کدام محدودیت و کدام پتانسیل را دارد، این که این جنبش کدام سمت گیری را داشته و در خدمت کدام طبقه باید قرار گیرد، این که این جنبش با توجه به توازن قوای موجود در جامعه کدام یک از اشکال مبارزاتی را گزین می نماید، این که اقبال عمومی دانشجویان به فراگیری علم مبارزه اجتماعی چه پاسخی دریافت می دارد و ... از جمله این چالش ها و جدال عملی و ذهنی پیشروان جنبش دانشجویی است. پیش از همه این امر حیاتی است که جنبش دانشجویی، پاسخ به مطالبات خود را اساساً در ارتباط با جدال طبقاتی در جامعه جهت به زیر کشیدن نظام جمهوری اسلامی و به سامان رساندن بدیل این نظام یعنی سوسیالیسم می تواند دریافت دارد. این بدین مفهوم است که جنبش دانشجویی به مثابه یک جنبش، حتاً در فراروی خویش در جهت برخورد قهرآمیز با نظام حاکم، فاقد توان تغییرات بنیادین اجتماعی است. لذا ضروری است که جنبش دانشجویی، ابتکارات، توان، شور و شوق و دانش انقلاب اجتماعی و ... خود را در خدمت آن طبقه ای قرار دهد که سازنده بدیل سوسیالیسم و آزادی عمومی جامعه از نظام بربریت سرمایه داری است.

دانشجویان پیشرو باید توجه داشته باشند که در حین به راه انداختن کارزارهای وسیع توده ای در خیابان و به ویژه در ارتباط با مبارزه کارگران و زحمت کشان از هرگونه تاکتیکی که منجر به علنی کردن نیروها و عناصر پیشرو و رادیکال آن در جلو صحنه می شود، پرهیز نماید. چرا که دستگاه های سرکوب حاکمین هنوز توان آن را دارند که از طریق سرکوب بی رحمانه و خشن، بخش ها و عناصر رادیکال جنبش دانشجویی را قلع و قمع کنند، لذا عوارغم کم بها دادن استراتژیک به دشمن، می بایستی در تاکتیک به آن بهای لازم را داد. از این لحاظ تلفیق کار مخفی و علنی باید راه نمای دانشجویان در جریان پیش برد مبارزات باشد و به زبان دیگر میدان هر نبردی را ما باید تعیین کنیم.

مبارزه فعال ایدئولوژیک - سیاسی با جریان های راست، لیبرال، رفرمیستی و گرایشات خرده بورژوازی در این دوره اهمیت ویژه ای دارد. آموزش تئوری انقلابی، درک مناسبات طبقات و نیروهای وابسته به آنها لازمه این امر است.

ما در دوران تدارک انقلاب به سر می بریم. این بدین مفهوم است که ما از هر فرصتی برای ضربه زدن به دشمن بهره بجوئیم. در عین حال و مهم تر از همه بدین مفهوم است که هنوز فاصله زیادی با لحظه حساس نبرد استراتژیک جهت نابودی دشمن داریم. ما هنوز با فقدان حزب پیش آهنگ طبقه کارگر که در رأس مبارزه طبقاتی پرولتاریا قرار گرفته و زبان و سخن گوی تمام جنبش های آزادی خواهانه و مطالبات حق طلبانه باشد، روبرو هستیم، ما هنوز با خطر تجاوز امپریالیستی و با خطر نیروهایی که می توانند به اسب تروای این تجاوز تبدیل گردند، روبرو هستیم. از این رو گام هایمان در حین داشتن استحکام، باید دوراندیشانه باشند.

۲۲ تیر ۱۳۸۴ - ر. بهزادی

**بجز نوشته هایی که با امضای تحریریه منتشر می گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می باشد، دیگر نوشته های مندرج در نشریه رنجبر به امضا های فردی است و مسئولیت آنها با نویسندگانشان می باشد.**

ایدز) روبهرو هستند. ارقام فوق الذکر ۸۰ درصد جمعیت جهان را در بر می گیرد که در واقع بدنه اصلی و مهم قربانیان نظام جهانی را تشکیل می دهد. در مقابل قربانیان نظام جهانی ما ۲۰ درصد از مردم جهان را داریم که در جزیره های ناز و نعمت در اقیانوس بزرگ و جهانی مملو از فقر و بیماری و جنگ و ....، زنده گی مجلی را برای خود به وجود آورده اند. به ارقام زیر درباره این ۲۰ درصد که در واقع صاحبان، مدیران و نگهبانان نظام جهانی سرمایه هستند، نظری بیافکنیم:

\* دارائی ۶۹۱ نفر از ثروتمندان جهان نزدیک به ۲ هزار و دو میلیارد دلار است که مساویست با مجموع در آمد سالانه ۱۴۵ کشور - یعنی بیشتر از کلیه کشورهای آمریکای لاتین و آفریقا؛

\* هفت میلیون و هفتصد هزار نفر از ثروتمندان جهان (یک دهم یک درصد جمعیت جهان) تقریباً ۲۸ هزار و هشت میلیارد دلار ثروت و منابع جهان را صاحب هستند (برابر با ۸۰ درصد کل در آمد سالانه ناخالص کلیه کشورهای جهان).

ارقام فوق الذکر پایگاه تاریخی و مادی شکاف و ورطه ی عظیمی که بشریت با آن روبهرو است را به خوبی نشان می دهد. از سوی دیگر آن ارقام نشان می دهند که چگونه مبارزه علیه نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم) امروز خصلت و ماهیت سوسیالیستی کسب کرده است. درست نزدیک به یازده سال قبل (در اول ژانویه سال ۱۹۹۴) زمانی که زاپاتیستها جنبش فراگیر خود را علیه معاهده ی نفت (ATF) به نفع دهقانان میان در جنوب کشور مکزیک آغاز کردند و نوک تیز حمله را متوجه یانکی های شمالی (هئیت حاکمه آمریکا، کانادا و مکزیک) ساختند ما شاهد "حلول" روح سوسیالیسم در بدنه جنبشی شدیم که مبارزه علیه لیبرالیسم را جدا از مبارزه علیه سرمایه داری نمی دید.

زاپاتیستها و رهبرشان مارکوس بعد از قیام تاریخی خود چندین بار اعلام کرده اند که رفاه مردم زحمتکش مکزیک، که اکثراً بومیان اصلی آمریکایی هستند، در گروه مبارزه علیه بازار "آزاد" نئولیبرالیسم و مقررات ضد برابری طلبانه ی معاهده ی تجارتی "نفتا" است.

شایان توجه است که مبارزه علیه سرمایه داری و جایگزینی آن با سوسیالیسم، فقط به جنبش زاپاتیستها محدود نمی شود. مروی به اوضاع آمریکای لاتین در دهه اخیر به خوبی نشان می دهد که جنبش های مردمی در سراسر جهان به ویژه در آمریکای

و گردش سرمایه بیش از پیش سرعت بخشید. تشدید حرکت و گسترش سرمایه (گلوبالیزاسیون) هار و لجام گسیخته، همراه با نظامیگری وحشیانه و خونین در سراسر جهان در پانزده سال گذشته (دوره بعد از جنگ سرد ۱۹۹۱-۲۰۰۵)، به تعمیق و وسعت شکاف بین فقر و ثروت چنان دامن زد که بشریت زحمتکش هیچ وقت شاهد آن در تاریخ پیشاسرمایه داری (تا دهه ۱۴۹۰ میلادی، یعنی آغاز عصر سرمایه داری) و تاریخ خود سرمایه داری (تا پایان "جنگ سرد") نبوده است. شایان توجه است که در عصر قبل از پایان دوره "جنگ سرد" از زمان وقوع انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ تا پایان رسمی "جنگ سرد" در سال ۱۹۹۱) سؤال اساسی که بطور عینی و ذهنی در مقابل زحمتکشان جهان و روشن فکران متعهد به رفاه آنان مطرح بود، سؤال "سرمایه داری یا سوسیالیسم؟" بود. ولی بعد از پایان دوره "جنگ سرد" این سؤال مناسب و مرحله ای که عموماً در کشورهای جهان سوم در آفریقا و آمریکای لاتین و آسیا مطرح می گشت، به تدریج به سؤال "سوسیالیسم یا بربریت؟ تبدیل گشت. نگاهی اجمالی به در صد نا برابری های اقتصادی، معیشتی، غذایی و .... پایگاه مادی و تاریخی این تغییر کیفی در سؤال اخیر را در ده سال گذشته به روشنی نشان می دهد.

از جمعیت ۶ میلیارد و سیصد میلیون نفری مردم جهان:

\* نصف جمعیت جهان ( کمی بیشتر از سه میلیارد نفر) دچار سوء تغذیه بوده و "فقط" ۸۴۰ میلیون نفر (منجمده ده تا پانزده میلیون نفر در کشورهای صنعتی پیشرفته مرکز) هر شب گرسنه می خوابند. این ارقام شامل آن انسانها نیکه در جریان روز از گرسنگی می میرند نمی شود؛

\* یک میلیارد نفر در زاغه ها، کوخ ها، زیر پلها و ... زندگی می کنند. این رقم شامل کودکان و زنان خیابانی "بی خانمان" که معروف به کارتن خوابان هستند، نمی شود؛

\* نصف جمعیت جهان روزانه با کمتر از دو دلار به نرخ آمریکا ( قدرت خرید) به زنده گی و بقای خود ادامه می دهند؛

\* یک میلیارد نفر دسترسی به آب تمیز و آشامیدنی ندارند؛

\* دو میلیارد نفر به برق دسترسی ندارند؛

\* دو میلیارد و نیم نفر از جمعیت جهان به وسایل اولیه بهداشتی دسترسی ندارند؛

\* یک میلیارد از کودکان جهان (یعنی نصف جمعیت کودکان جهان) با محرومیت های ناشی از فقر، جنگ و مرض (از جمله

جوهر سوسیالیستی... بقیه از دوازده

این مبارزات را - تغییر جهان - نمی‌فهمند. ولی مردم کشورهای جنوب، ضرورت این امر یعنی تغییر جهان را هر روز با پوست و گوشت و خون و رگ خود، احساس می‌کنند. اساساً خواست برچیدن بساط سرمایه داری، که در دهه‌ی اخیر، لجام گسیختگی و بربریت خود را بیشتر از هر زمانی در تاریخ پانصد ساله خود بروز داده است، قرنه‌است که در عروق قربانیان نظام جهانی سرمایه تزیق شده است. زاپاتیستها این خواست را در شعار معروف خود "باستا!" (کافی است!) به صورت عامه فهم، منعکس کرده اند. جنبش‌های عظیم توده ای و اجتماعی در کشورهای پهناور و پر جمعیتی چون مکزیک، برزیل، هندوستان، نیجریه و ... در برنامه های مبارزاتی خود برای استقرار عدالت اجتماعی تمامی مولفه های سوسیالیستی را در نظر می‌گیرند که نسلها روشن‌فکران متعهد به تامین عدالت اجتماعی برای کارگران و دهقانان، تبلیغ کرده اند. به عبارات دیگر، اندیشه های رهایی بخش و براندازانه سوسیالیستی به صورت وسیع و عمیقی در جنبش های توده ای و اجتماعی سراسر جهان رسوخ و یا حلول کرده است. وقت آن رسیده است که روشن‌فکران مارکسیست این جویبارهای روان و پویا را، تحت رهبری یک ستاد سرتاسری، به سیلهای خروشان متحد و منسجم چه در سطح ملی (کشوری)، چه منطقه ای و چه قاره ای و جهانی علیه نظام جهانی بربریت سرمایه تبدیل سازند.

ناظمی ۱۴ ژوئیه ۲۰۰۵

ولایت فقیه... بقیه از آخر

قانون اساسی قرار گرفته و معتقد است که این قانون باید تغییر کند. علاوه بر این، دولت بوش بطور منظم در حال بهم زدن ساختار فدرالی آمریکاست به این صورت که دولت فدرال گام به گام قوانین مخصوص ایالت‌های مختلف را تحت عنوان "حفظ امنیت ملی" واژگون می‌کند. طبق پیش‌بینی‌ها قوانینی مانند حق سقط جنین، ازدواج همجنس‌گرایان و منع اعدام در برخی از ایالات آمریکا قربانی این "فدرالیسم" جدید بوش خواهند شد.

مذهب

مذهب، یکی از اهرم‌های قدرتمندی است که رهبران دولت آمریکا برای پیش برد برنامه‌های خود در جهان و در داخل آمریکا مورد استفاده قرار می‌دهند. در تاریخ آمریکا هیچ رئیس جمهوری به اندازه جورج بوش از مذهب برای بسیج پایه‌های خود و تبلیغ برنامه‌های سیاسی‌اش استفاده نکرده بود. جورج بوش علناً خود را منتخب خدا می‌خواند و معتقد است آمریکا، ملت برگزیده خداست و خدا این رسالت را به آمریکا داده که وضع دنیا را "روبراه" کند. از زمان ریاست جمهوری جورج بوش، بنیادگرایان مسیحی قدرت فوق‌العاده زیادی در آمریکا یافته‌اند. دولت بوش بخش اعظم بودجه‌های رفاه عمومی را در اختیار نهادهای مذهبی گذاشته تا آنان به تشخیص خود میان مردم توزیع کنند. و به این ترتیب، در میان اقشار فقیر از اهرم اقتصادی برای تحمیل مذهب استفاده می‌کنند.

اما تقویت مذهب و تبلیغ آن از تریبون‌های دولتی به آن دلیل نیست که رئیس‌جمهور آمریکا یک فرد مذهبی است. اتفاقاً سیاست‌ریزان اصلی کابینه بوش که به «نومحافظه کاران» یا نوکان‌ها مشهورند، مذهبی نیستند. بلکه روشنفکران سکولار (غیر مذهبی) می‌باشند. اما معتقدند که مذهب نقش عمده‌ای در انسجام بخشیدن به بافت سیاسی و اجتماعی جوامع امروز بازی می‌کند و باید در سطح بین‌المللی و در سطح جامعه آمریکا، مشوق ورود مذهب به عرصه عمومی (یعنی عرصه سیاست ریزی دولتی، تخصیص بودجه، آموزش و پرورش، تحقیق و پژوهش‌های علمی، بهداشت و کمک‌های اجتماعی، و غیره) باشند.

تقویت آیت الله سیستانی و نیروهای شیعه در عراق، تصادفی نیست. وزارت دفاع آمریکا که حکومت دست‌نشانده عراق را اداره می‌کند، معتقد است که باید از طریق تقویت نیروهای مذهبی به جامعه عراق جدید انسجام بخشید. نوشتن قانون اساسی عراق بر پایه شریعت، بر خلاف میل و دلخواه اشغالگران آمریکائی نیست. بلکه مطابق با سیاست‌های آنان است. اینکه زنان بی‌حجاب عراق مجبورند حجاب بر سر کنند فقط بخاطر قدرت‌گیری نیروهای شیعه در عراق نیست بلکه اجازه رواج چنین جوی را دادن یک جزء از سیاست آمریکاست. تنوریسین‌های آمریکا عمیقاً معتقدند مذهب یک چسب اجتماعی مهم است و حکام باید از

لاتین به‌طور طبیعی با مبارزه علیه سرمایه داری و عملکردهای نظام جهانی سرمایه، عجز شده‌اند. مقاومت مردم بولیوی علیه خصوصی‌سازی آب و دیگر مایحتاج زندگی در طول یک سال گذشته به خوبی نشان می‌دهد که در آنجا نیز مخالفت با سیاست‌های امپریالیستی- خصوصی‌سازی و باز کردن درهای کشور به روی بازار "آزاد" نئولیبرالیسم- مد نظر مردم است. در سالهای اخیر در کشور استراتژیکی و پر جمعیت برزیل، توده‌های مردم به کسانی رای دادند که مخالف سیاست‌های نئولیبرالی بوده و خواهان مخالفت از فعالیتهای کمپانیهای فراملی "بکتل و چیکیتا" در کشور برزیل هستند. انتخاب رهبرانی که عمدتاً با سیاست‌های نئولیبرالی و باز کردن درهای کشورهای خود به روی فراملیها، مخالفند، به روند اصلی در مبارزات مردم تبدیل گشته و کشورهای زیادی را به‌سوی سوسیالیسم پیش می‌برد. اخیراً هوگو شاوز رئیس‌جمهور کشور نفت خیز ونزوئلا اعلام کرد که مبارزه علیه امپریالیسم نهایتاً باید در خدمت احیای سوسیالیسم در ونزوئلا باشد. در کشورهای اروپای شرقی و کشورهایی که در سابق بخشی از شوروی بودند، نوکانها موفق شده‌اند که با اعمال ترفندها و "انقلاب مخملی" درهای آن کشورها را به سوی کمپانیهای فراملی و پایگاه‌های نظامی آمریکا، باز کنند. ولی در کشورهای آمریکای لاتین که تا این اواخر به "حیاط خلوت" آمریکا معرف بود، نیوکانها و مدیران نظام با جنبشهایی که در آنها روح و روحیه سوسیالیستی به‌تدریج رواج پیدا کرده روبه‌رو گشته‌اند. این امر در مورد اکثر کشورهای آفریقا و آسیا نیز مصداق پیدا می‌کند.

در حال حاضر، روحیه سوسیالیستی در مبارزات مردم شکل و شمایل جنبشهای عظیم توده‌ای در کشورهای "جنوب" (عمدتاً در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین) به‌منصه‌ی ظهور رسیده‌اند. مردم زحمت‌کش در کارگاههای نساجی پکن و کلکته، در مزارع موز آمریکای مرکزی، معادن الماس آفریقا و ..... همان هائی هستند که (در حالی که وسایل یک زندگی پر از رفاه و امن را برای سرمایه داران بزرگ تولید می‌کنند) علیه سرمایه داری نیز مبارزه می‌کنند و خواهان برچیدن نظام سرمایه و جایگزین کردن آن با سوسیالیسم هستند. اکثر رسانه‌های گروهی در غرب از "ترور"، "خشونت" و "تنش" در مناطق "جنوب" خبر می‌دهند بدون آنکه به دلیل آنها اشاره ای کرده باشند. شاید این بی‌توجهی به آن جهت باشد که آنها هدف



خبرنامه کارگری شماره ۴ منتشر شد!  
این نشریه خبری را می‌توانید در صفحه  
حزب رنجبران ایران بخوانید!

به سرزمین عدالت و آزادی خوش آمدید بلکه همچنین می گوید به سرزمین موعود خدا و به میان ملت برگزیده خدا خوش آمدید! (۱)

نومحافظه کاران کاخ سفید برنامه گسترده ای برای مذهبی کردن املکن کار و آموزش دارند. اینها جنبشی به نام "ایمان را به محل کار بیاورید" راه انداخته اند. بله درست حدس زده اید: شبیه همان نمازهای اجباری ظهر در ادارات و کارخانجات ایران که پس از برقراری جمهوری اسلامی تحمیل شد. دیوید میلر رئیس مرکز ایمان و فرهنگ در دانشگاه یل (Yale) می نویسد: «مردم از اینکه ایمانشان را همراه با ماشین خود خارج از اداره پارک کنند خسته شده اند». در موسسات اقتصادی آمریکا چیزی شبیه "انجمن های اسلامی" در حال رشد است. مثلاً در کمپانی فورد، «شبکه ایمان» گروه های مطالعه انجیل سازمان داده است و سمینارهای مذهبی مانند سمینار در مورد اسلام می گذارد. فعالیت های مشابه در کمپانی تولید بطری کوکاکولا، شرکت هوپیمانی آمریکن و اینتل و صدها شرکت بزرگ و کوچک دیگر براف افتاده است. همراه با "مذهبی کردن محیط کار" تبعیض علیه کارکنان بر پایه ایمانشان شروع شده است. (۱)

اینها تنها گوشه ای از فعالیت های گسترده نومحافظه کاران است. کارزار محو کردن ارزشهای سکولاریستی به طرق گوناگون و با پشتوانه اقتصادی و سیاسی و قانونی دولت جهش وار در حال پیشروی است. دامن زدن به محافظه کاری فرهنگی، فرهنگ مذهبی، میهن پرستی آمریکائی و عقاید فاشیستی امپریالیستی مبنی بر اینکه ملت آمریکا ملت برگزیده خداست و باید بر جهان مسلط شود، تا سلطه خدا بر روی زمین را تضمین کند، اصول ایدئولوژیک نومحافظه کاران را تشکیل می دهد.

بوش و نومحافظه کاران و بنیادگرایان مسیحی، همه در چارچوب حزب جمهوریخواهان قرار دارند. اما آنان جمهوریخواهان متعارف نیستند. آنان می خواهند در آمریکا حکومت تئوکراتیک برقرار کنند. آنان معتقد به «ولایت فقیه مسیحی بین المللی» هستند. یعنی هر کلمه انجیل را حقیقتی الهی دانسته و معتقدند که باید در فرماندهی تمام قوانین کشوری، تمام قراردادهای بین المللی، و در راس خرد و منطق و تاریخ قرار داشته باشد.

فاشیستهای مسیحی اعتقادی به این ندارند که مذهب امر خصوصی افراد است. آنان معتقدند که تمام جامعه و در واقع تمام جهان باید بر مبنای قوانین انجیلی اداره شود. باید تذکر دهیم که این تئوکراسی یک تئوکراسی معمولی از آن نوع که در تاریخ مسیحیت قبل از انقلابات بورژوائی در کشورهای غرب حاکم بود یا از نوع جمهوری اسلامی ایران نیست. اگر اینها موفق به استقرار آن شوند، این تئوکراسی قرن بیست و یکمی مخلوطی خواهد بود از ایدئولوژی قرون وسطائی و سلاح های مدرن و دولت امنیتی تکنولوژیک. یعنی عصر تاریک اندیشی تکنولوژیک!

نبرد سیاتل

بطور مشخص در قانون اساسی آمریکا حتا یکبار هم از "خدا" نام برده نمی شود. امروزه بخش بزرگی از بورژوازی آمریکا این ها را مانع کار خویش می بیند و می خواهد قوانین بازی را بهم بزند. البته قوانین بازی تاکنونی را نیز خودش تعیین کرده بود. اما امروز می خواهد آن را بهم زده و قوانین تئوکراتیک را حاکم کند.

بله خیلی ترسناک است اما واقعیت است و این واقعیت شکافهای عمیقی در جامعه آمریکا بوجود آورده است. این شکاف ها فقط در میان مردم نیست. بلکه در درون هیئت حاکمه آمریکا نیز هست. روزنامه نگار مشهور نیویورک تایلر به نام توماس فریدمن که از تجاوز نظامی آمریکا به عراق حمایت کرده بود به این وقایع ترسناک اعتراف کرده و احساسش را در مورد انتخابات ریاست جمهوری آمریکا اینطور بیان می کند: "در این انتخابات احساس من این نبود که داریم رئیس جمهور انتخاب می کنیم بلکه این بود که داریم قانون اساسی را بازنویسی می کنیم. من برای رای دادن اسم نویسی کرده بودم اما وقتی برای رای دادن رفتم دیدم، کنگره قانون اساسی است." (۲) سخنگوی سابق سنای آمریکا به نام نوت گینگریچ، از افراد بالای حزب جمهوریخواه (یعنی حزبی که جورج بوش و نومحافظه کاران عضو آن هستند) شکافهای جامعه آمریکا را به سالهای قبل از جنگ داخلی بزرگ آمریکا (جنگ شمال و جنوب آمریکا) تشبیه کرد و گفت: «اوضاع شبیه دهه ۱۸۴۰ و ۱۸۵۰ است. این وضع ادامه خواهد یافت. اختلافات در مورد آینده کشور جدی است. ما با یک حاکمیت منعش روبرو نیستیم بلکه با یک کشور منشعب روبروئیم.» (۳)

آمریکا هنوز تبدیل به یک تئوکراسی نشده است اما زمینه های آن دارد چیده می شود. تهی کردن کله مردم از اندیشه خردمندانه و پر کردن آن با خرافه های دینی، اشغال پست های وزارت خانه های دولتی و دادگاه ها و موسسات اجتماعی عمومی و دانشگاه ها و مراکز تحقیق و پژوهش توسط اشخاص وابسته به مسیحیان بنیادگرا، سنگ بنای این تلاش هاست.

نومحافظه کاران حاکم (تئوکان ها) و نیروهای مذهبی بنیادگرا اتحاد تنگاتنگی دارند. این دو، دو شاخه تنومند رژیم حاکم بر آمریکا را تشکیل می دهند. آنها پیرامون آموزش و پژوهش، رابطه دولت و کلیسا، ازدواج همجنس گرایان و مخالفت با سقط جنین کاملاً همفکرند و سیاست بلند مدتشان این است که قانون جدائی دین از دولت را در آمریکا برچینند و در حوزه عمومی اداره جامعه جایگاهی برجسته و کلیدی برای مذهب ایجاد کنند.

نومحافظه کاران و مسیحیان بنیادگرا تا بدانجا پیش رفته اند که تعریف جدیدی از معنای بانوی مشعل بدست مجسمه آزادی می دهند (این مجسمه عظیم الجثه در ساحل شهر نیویورک است و تمام کشتی ها و هواپیماهایی که به آمریکا نزدیک می شوند اول آن را می بینند). مثلاً مقاله ای که در نشریه نومحافظه کاران به نام "کامنتری" چاپ شده است می نویسد این مشعل فقط نمی گوید

نهادهای مذهبی برای کنترل مردم سود جویند. آمریکائیان هنگام اشغال عراق نتوانستند ارتش صدام را برای کنترل کشور حفظ کرده و بزیر فرمان خود در آورند. برای همین به حفظ دستگاه روحانیت و عمله و ارکه این دم و دستگاه اهمیت زیادی دادند. اما سیاست هیئت حاکمه آمریکا در استفاده از مذهب برای محکم کردن کنترل خود بر جامعه آمریکا، با استفاده شان از مذهب در نقاط دیگر جهان کیفیتاً متفاوت است. اگر در افغانستان و ایران و ترکیه روی "اسلام متعادل" تاکید می کنند (اینهم بخاطر حفظ منافع خودشان است)، در خود آمریکا بر روی رشد و رواج مسیحیت بنیادگرا تاکید دارند. اینان از بنیادگرایی مسیحی برای بسیج پایه های ایدئولوژیک خود در آمریکا سود می جویند. به پایه های خود می گویند جنگ آمریکا در خاورمیانه در واقع جنگ صلیبی است و فرماندهی آن دست خداست! گردانندگان اصلی دولت بوش (امثال دیک چنی، رامسفلد، پل وولفوویتز، کاندولوزا رایس و غیره) اغلب سکولار می باشند اما نیروهای بنیادگرای مسیحی (که شخص بوش یکی از آنهاست) نیروی ضربت این جماعت سکولار برای فاشیستی کردن حاکمیت سیاسی در آمریکا می باشند. می توان مقایسه ای کرد با نیروهای نظامی و امنیتی "لباس قهوه ای" که هیتلر و سازمان نازی ها برای فاشیستی کردن حاکمیت بورژوازی در آلمان سود جستند و بعد هم سرشان را زیر آب کردند.

حکومت تئوکراتیک در آمریکا

برای استقرار حکومت مذهبی در داخل آمریکا، بنیادگرایان حاکم کارزارهای گسترده ای براف انداخته اند. از جمله اجباری کردن مراسم دعا در مدارس و اداره جات، غیر قانونی کردن سقط جنین و ازدواج همجنس گرایان، و تدریس تئوری آفرینش همسنگ تئوری تکامل داروین در مدارس. البته اینها صرفاً گامهای اول و زمینه چینی است. هدف دولت بوش و نومحافظه کاران و بنیادگرایان مسیحی برقراری تئوکراسی مسیحی در آمریکاست. (تئوکراسی یعنی دولت مذهبی). و آنهم نه یک دولت مذهبی مسیحی معمولی، بلکه تئوکراسی مسیحی فاشیستی از نوع ولایت فقیه خمینی. برنامه آنها این است که اصل جدائی دین از دولت را از ساختار سیاسی کشور آمریکا بیرون رانده و به زباله دانی بیفکنند. آنها می خواهند مسیحیت را به مذهب رسمی کشور تبدیل کنند و قوانین کشور را بر حسب مبانی مسیحیت بازنویسی کنند. البته اینها قصد ندارند چارچوبه جامعه بورژوائی را عوض کنند. اما این چارچوبه بورژوائی تا کنون یکسری شاخص ها و معیارها داشت که بر حسب آنها مشروعیت خود را تضمین می کرد. این شاخص ها و معیارها، از جمله، عبارت بودند از: حاکمیت قانون، جدائی دین از دولت، برسمیت شناختن حریم خصوصی، و برخی حقوق سیاسی دیگر و این تفاهم که تصمیم گیری ها بر پایه خرد و علم انجام می شود و نه خرافه.

دور ستاره مشتري (ژوپتیر) را که نشان می داد که کره زمین مرکز عالم نیست، کشف کرد. بهمین خاطر کلیسا او را دادگاهی کرد و زیر فشار و تهدید او را وادار کرد ندامت کند.)

این یک موج گذرا نیست بسیاری می گویند، « بافت جامعه آمریکا تئوکراسی را بر نمی تابد و این یک موج گذراست». البته هنگام به قدرت رسیدن خمینی و دارودسته اش نیز چنین احکامی داده می شد و استدلال این بود که « بافت جامعه ایران سرمایه داری است و آن را بر نمی تابد». اما در تجربه ایران دیدیم که اولاً، « بافت جامعه ایران سرمایه داری» نیست چون یک حکومت تئوکراتیک را خیلی خوب تحمل و تغذیه کرد. ثانیاً، در تجربه آمریکا به چشم می بینیم که سرمایه داری هم در تضاد با حکومت تئوکراتیک نیست و چارچوبه دموکراسی بورژوازی کاملاً قادر است که یک حکومت تئوکراتیک را متولد کند. نیروهای مسیحی بنیادگرا که امروز قدرت را در آمریکا در دست گرفته اند چند دهه است که پایه های خود را شستشوی مغزی داده و متشکل می کنند. اینان یک نیروی سازمان یافته با یک پایه توده ای وسیع هستند. اینان سازمان افسران ارتش آمریکا را با افراد خود اشغال کرده اند. علاوه بر این، میلیشیای فاشیست خود را نیز سازمان داده اند و آماده اند که از طریق عوض کردن قوانین آمریکا، برقراری حکومت پلیس و سانسور و اگر لازم شد "چه با تفنگ چه با مشت" برنامه خود را عملی کنند.

در چنین شرایطی نیروهای کمونیست در آمریکا هشیارانه و به اضطرار توده های مردم را آگاه کرده و سازماندهی می کنند تا به مبارزه علیه جنگهای امپریالیستی آمریکا در خاورمیانه و روند برقراری حکومت فاشیستی مذهبی در آمریکا به مبارزه بلند شوند و به این ترتیب برای انقلاب سوسیالیستی در آمریکا راهگشایی کنند. مشخصاً باب آوکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا می نویسد:

« اگر جامعه آمریکا بهمین شکل قطب بندی شود (یعنی بخش بزرگی از مردم بزیر برنامه سیاسی ایدئولوژیک بوش و شرکاء کشانده شوند)... اصلاً خوب نیست. ایجاد یک قطب بندی متفاوت در جامعه در زمینه ایدئولوژیک و سیاسی، یک وظیفه عاجل است و نه تنها یک وظیفه حاد و عاجل است بلکه تا مدتها یک چالش ایدئولوژیک و سیاسی برای ما خواهد بود و ما از طریق این کار باید خود را آماده استفاده از اوضاع انقلابی و بحران انقلابی کنیم و میلیون ها نفر مردمی را که پا به میدان خواهند گذاشت رهبری کنیم. این چالش ها که بطور حاد طرح شده اند هم ابعاد فوری دارند و هم ابعاد استراتژیک» (به نقل از نشریه انقلاب - ۲۷ ژوئن ۲۰۰۵)

در ادامه این مباحث ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا می نویسد:

« در اوضاع کنونی باید این روحیه را در میان مردم دامن زینیم که ما درگیر یک "جنگ سیاسی" هستیم و باید این تعهد را در میان مردم گسترش دهیم که با بی عدالتی های تحمل ناپذیر

آدم نادان و بحرانی که فکر می کنند آخرالزمان شده و سرعت تحولات جهان منگشان کرده و نسبت به آینده بشدت احساس ناامنی می کنند، می گویند خداوند شما را برگزیده که مردم جهان را "نجات" دهد. این مانند ایدئولوژی فاشیستی هیتلر است که آینده با ثبات و رفاه را به آلمانی های بیبکار و هراسان از آینده وعده می داد.

ضدیت با علم بخشی از حکومت تئوکراتیک یکی از ویژه گیهای حکومتهای تئوکراتیک ضدیتشان با درک علمی بشر از هستی خود و جهان پیرامونش می باشد. حکومتهای مذهبی، البته، از ثمرات پیشرفتهای علمی بشر برای منافع و حاکمیت خود بهره جوئی می کنند. مثل رژیم جمهوری اسلامی. دولت بوش نیز از این امر مستثنی نیست.

بوش از هنگام به قدرت رسیدن برای همه روشن کرده که با پیشرفتهای علمی فقط تا بدانجا موافقت خواهد کرد که به منافع امپریالیسم آمریکا و سودآوری سرمایه و تیز کردن دندان های آن کمک کند. دولت بوش به گسترش درک خرافی و مذهبی از جهان و هستی بشر دامن می زند. نیروهای بنیادگرای مسیحی از حمایت کامل قدرت حاکم برای رواج تفکر ضد علمی برخوردارند و به کارزار ضد علمی خود افزوده اند. مثلاً، در ماه دسامبر ۲۰۰۴ (یعنی درست پس از پیروزی مجدد جورج بوش بعنوان رئیس جمهور آمریکا) بنیادگرایان مسیحی در مقابل کنفرانس جهانی اتحادیه ژئوفیزیکهای آمریکا، تظاهراتی ترتیب داده و دانشمندان را تهدید جانی کردند! در این کنفرانس علمی که در شهر سانفرانسیسکو برگزار شد ۱۱ هزار نفر از سراسر جهان شرکت کرده بودند. این کنفرانس آنقدر بزرگ و پر محتوا بود که فقط کتاب فهرست اسناد، نویسندگان و سمینارها ۴۰۰ صفحه بود. (۴) علم ژئوفیزیک و علوم مرتبط با آن، حرکت و فعل و انفعالات کره زمین، خورشید، و کرات دیگر را کشف کرده و مرتباً درک از زندگی این کرات را دقیق تر کردند؛ از طریق این علوم ثابت شد که کرات میلیاردها سال عمر دارند و تمام موجودات زنده روی زمین در طول میلیاردها سال تکامل یافتند. نیروهای بنیادگرای مسیحی بشدت با این رشته علوم خصومت دارند زیرا ژئوفیزیک ثابت کرده که حرفهای انجیل در مورد اینکه زمین و موجودات آن ثمره "سیلاب نوح" در چند هزار سال پیش است مزخرف است. این بنیادگرایان مسیحی کارزار بزرگی برای اثبات تئوریهای قلابی انجیل راه انداخته اند و مرتب کتاب چاپ می کنند و از حمایت مستقیم کاخ سفید برخوردارند. این مذهبی های بی مغز (ولی صاحب قدرت) در مقابل کنفرانس ژئوفیزیک جمع شده و شعارهای بزرگی به این مضمون اویختند: « ژئوفیزیکسیتها گورتان را گم کنید؛ کره زمین در عرض ۷ روز آفریده شد» یا «نوبت ما رسیده، الان کاخ سفید دست ماست - فراموش نکنید که چه بر سر گالیله آمد.» (گالیله منجم ایتالیایی بود که در قرن ۱۶ گردش کره ماه به

آمریکا هنوز یک تئوکراسی نیست اما دارودسته حاکم گام به گام در حال ساختن آن است. فقط به افرادی که بوش در مصدر امور می گمارد نگاه کنید: قاضی دادگاه عالی قضائی به نام آنتونین اسکالیا نوشته است: « اقتدار اخلاقی حکومت ... از خدا نشئت می گیرد. حکومت، گمارده خدا است و خدا به او این قدرت را داده است که "انتقام بگیرد" و "خشم خود را به اجرا بگذارد منجمله بوسیله شمشیر.» این آقای قاضی دادگاه عالی قضائی دولت آمریکاست! به انتصابهای دیگر جورج بوش نظری بیندازیم. وی دکتری به نام دیوید هاگر را به ریاست «کمیته داروهای تولید مثل در وزارت داروی دولت فدرال» منصوب کرده است. این جناب دکتر حاضر نیست برای زنانی که به عقد نکاح مردی در نیامده اند نسخه داروی ضد بارداری بنویسد. بعلاوه او مقاله پشت مقاله در تعریف و تمجید از اثرات شفا بخش دعای مسیح می نویسد و برای معالجه سردرد و سرطان، دعا تجویز می کند. بوش شخصی به نام جیمز لئون هولمز را به دادگاه فدرال آرکانزاس منصوب کرده است. این آقا نوشته است: « مسیحیت در واری نظم سیاسی قرار دارد و نمی تواند تابع آن باشد.» یکی از جنجالی ترین شخصیتهای مذهبی دولت بوش ژنرال وزارت دفاع بنام جری بویکین است که در زمینه جنگ ضد چریکی متخصص است و مسئولیت مشخص نظامی اش گیر انداختن اسامه بن لادن و صدام حسین بوده است. بوش در وزارت دفاع آمریکا به او یک مقام مدنی نیز داده است. یکی از کارهای این آقای ژنرال سخنرانی در کلیساهای مختلف در مورد جنگ است. موضوع مرکزی سخنرانی های وی آن است که جنگ آمریکا یک جهاد مذهبی است و برای آن است که حکومت خدا بر جهان برقرار شود. او به مردم می گوید خدا جورج بوش را انتخاب کرد تا این جنگ را به نیابت از سوی او پیش ببرد، خدا ملت آمریکا را برای جنگ با شیطان برگزیده است! ژنرال بویکین در سخنرانی هایش فاشیسم مسیحی را با میهن پرستی آمریکائی مخلوط کرده و بخورد مردم می دهد. شک نیست که اینان تجربه جنگ ایران و عراق را خوب مطالعه کرده اند و از خمینی جلاد چیزها آموخته اند. در جنگ ایران و عراق نیز جمهوری اسلامی مذهب و رسالت مذهبی را با دفاع از میهن و "فتح اورشلیم و کربلا" مخلوط می کرد و به جوانان تزریق می کرد و تأثیرات مثبتی از این مواد ایدئولوژیک بدست آورده بود بطوریکه جوانان مسخ شده با کمال میل حاضر بودند کورکورانه بکشند و کشته شوند. نگاهی به وصیت نامه های پاسداران و بسیجی های کشته شده در جنگ که برای شستشوی مغزی بقیه جوانان استفاده می شد، این را خوب نشان می دهد. جورج بوش و همکارانش نیز دین را با میهن پرستی و ایده های تقدس گرای جهان شمول مخلوط کرده و به خورد مردم آمریکا می دهند. آنان به یک عده

## معجزات "دموکراسی" نئولیبرالیستی!

نتایج "دادگاه جهانی استامبول در مورد جنگ در عراق"، آوردن شواهدی در باره‌ی وضعیت زنان پس از اشغال افغانستان و عراق، نگاهی به "امپریالیسم احماق‌است" - نوشته نوام چامسکی - و بالاخره درخواست تشکیل دادگاه جهانی برای محاکمه‌ی سران افغانستان، پی می‌گیریم.

۱ - دادگاه جهانی استامبول در مورد جنگ در عراق :

خدمت رسانه‌های همه‌گانی کشورهای انگلوساکسون - اعم از رادیو، تلویزیون، مطبوعات، و غیره - به تروریسم دولتی، با

در عراق و روی صحنه آوردن دولتهای مذهبی در هر دو کشور مسئله‌اش بوده؛ از دست دادن بیش از ۲۰۰۰ سرباز و تحمیل صدها میلیارد دلار مخارج جنگی به مالیات دهنده‌گان کشورهای مهاجم یکی از صدمات اش بوده و برخاستن زمزمه در مرکز خرابکاری جهانی - پنتاگون - دایر بر این که با رشد روز افزون مقاومت مسلحانه در برابر مهاجمین در عراق، امکان پیروزی نیست و وارد آوردن فشار به بوش برای خارج کردن نیروهای آمریکائی از عراق در سال ۲۰۰۶! پایان کارش است. معجزات این دموکراسی را با مروری بر

در یک کلام این معجزات در سالهای اخیر نزدیک به ۲۰۰ هزار کشته و صدها هزار زخمی و معلول در افغانستان و عراق به‌جا گذاشته؛ دهها هزار زندانی و شکنجه شده که زندانهای باگرام و ابوقریب را به "معروفیت" جهانی رسانید، عرضه کرده؛ دهها شهر و هزاران ده ویران را سبب گشته؛ کشته شدن زنان و کودکان که قربانیان عمده‌ی بمبارانها و تهاجمات بوده‌اند و تضییق حقوق آنها، از دست‌پختهای آن بوده؛ حاکم کردن جنایتکاران مجاهد و نوکران حلقه به‌گوشی از قماش کرزای در افغانستان و دارودسته‌های اپوزیسیونی نوکر امپریالیسم

## جوهر سوسیالیستی مبارزات ضد امپریالیستی: در آمریکای لاتین

ارکان و بدنه مبارزات وسیع توده‌های مردم نیز "حلول" کرد.

در واقع پایان دوره "جنگ سرد" (۱۹۹۱-۱۹۴۷) پایان عصر سوویتیسیم، جنبشهای رهایی بخش ملی و دولتهای "رفاه" سوسیال دموکراسی (که بطور مستقل از هم ولی بطور همگام تا مدتی نظام جهانی سرمایه را به چالش طلبیدند) در جهان بود. پس از فروپاشی و افول این سه چالش، نظام جهانی سرمایه نه تنها به یکه تاز بلا منازع در صحنه جهان تبدیل گشت، بلکه به خاطر نبود مانع و مقاومت موثری به حرکت

و یا بازار "آزاد" سرمایه داری نبود. بدون تردید، قیام کمون پاریس (۱۸۷۱)، انقلاب اکتبر (۱۹۱۷) روسیه، انقلاب (۱۹۴۹) چین و ..... برنامه و سمت و سو و یا دورنمای سوسیالیستی داشتند. ولیکن مبارزات رهایی بخش مردمان کشورهای سه قاره (آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا) در طول صد سال گذشته عمدتاً خصلت های استقلال طلبانه ضد استعماری و ضد امپریالیستی داشتند. با تغییرات عظیمی که در دوره بعد از "جنگ سرد" در اوضاع بین المللی به وقوع پیوست به‌تدریج جوهر و یا روح سوسیالیسم در

بررسی اوضاع متلاطم جهان که عمدتاً ناشی از جهانی سازی "دکترین مونرو" توسط نئوکانه‌های حاکم در رژیم بوش از یک سو و مبارزات متنوع و متکثر قربانیان نظام جهانی سرمایه عیله بی عدالتی های اقتصادی و اجتماعی در اقصی نقاط جهان از سوی دیگر می‌باشد، نشان می‌دهد که مقاومت و مبارزه علیه گسترش و جهانی شدن سرمایه ماهیت سوسیالیستی پیدا کرده است. برای مدتهای مدید در تاریخ معاصر مبارزات مردم جهان علیه نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم) ضرورتاً علیه سرمایه داری

## از میان نامه های رسیده: حکومت ولایت فقیه در آمریکا!

دو حزبی (دو حزبی که همیشه در انتخابات پیروز می شوند) زیادی است و باید قدرت انحصاری تر از اینها شود. در ۴ سال گذشته دولت بوش، بر پایه همین استدلال مرتباً قوانین جدیدی وضع کرده و آزادی های مردم آمریکا را محدود کرده است. اوضاع داخلی آمریکا به گونه ایست که در محافل قدرت آمریکا صحبت از کودتای بوش و دارودسته اش می کنند. زیرا دولت بوش اولین دولتی است که در مقابل

را از کف بدهند. جورج بوش و همکارانش معتقدند که شهروندان آمریکائی بیش از اندازه راحت طلب شده اند و حاضر نیستند برای سلطه یابی آمریکا بر جهان، به اندازه کافی فداکاری کنند؛ آنها می گویند شهروندان آمریکائی از آزادی زیاده از حدی برخوردارند و این به "امنیت ملی" آمریکا ضربه می زند! آنها با صراحت می گویند آزادیهای تصریح شده در قانون اساسی باید محدود شوند. اینها معتقدند که حتا ساختار سیاسی

دیگر این واقعیت بطور غیر قابل انکار ثابت شده است که قصد آمریکا از « جنگ علیه تروریسم» هیچ نیست جز اینکه از طریق اشغال نظامی خاورمیانه، نظم نوینی را در جهان برقرار کند. رهبران دولت آمریکا علاوه بر اینکه وضعیت جهان را از هم گسیخته ارزیابی می کنند، اوضاع داخلی آمریکا را نیز پر هرج و مرج ارزیابی کرده و احساس می کنند ممکن است مهار اوضاع

## با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرسهای پستی حزب :

Ranjbar  
Box 1047  
162 12 Vällingby  
SWEDEN

Ranjbar  
P.O.Box 39269  
Washington, D.C. 20016  
U.S.A

آدرس پست الکترونیکی :  
Ranjbaran@hotmail.com

آدرس عرّفه حزب در اینترنت:  
www.ranjbaran.org